فلسفه

قیام و عدم قیام امامان

علیه السلام

محمد امینی گلستانی

بسم الله الرحمن الرحیم

فلسفه قیام و عدم قیام امامان علیهم‌السلام

نویسنده:

محمد امینی گلستانی

ناشر چاپی:

سپهر آذین

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فلسفه قیام و عدم قیام امامان علیهم‌السلام

مشخصات کتاب

شابک : ۶۰۰۰ ریال: چاپ چهارم : ۹۶۴-۹۶۳۹۴-۹-۷ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال (چاپ پنجم)
شماره کتابشناسی ملی : ۲۳۳۷۶۵۵
عنوان و نام پدیدآور : فلسفه قیام و عدم قیام امامان علیهم‌السلام / محمد امینی گلستانی.
مشخصات نشر : قم: سپهر آذین، ۱۳۸۴.
مشخصات ظاهری : ۱۹۹ ص.؛ ۱۶×۱۲ س‌م.
یادداشت : چاپ چهارم (اول ناشر).
یادداشت : چاپ پنجم: ۱۳۹۰.
یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.
موضوع : واقعه کربلا، ۶۱ق. -- فلسفه
موضوع : جنبش‌های اسلامی
موضوع : ائمه اثناعشر
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵۳۴
رده بندی کنگره : BP۴۱/۵/الف۸ف۸ ۱۳۸۴
سرشناسه : امینی گلستانی، محمد، ۱۳۱۷ -
وضعیت فهرست نویسی : فاپا.

تقدیم به پیشگاه ملکوتیت

تقدیم به پیشگاه ملکوتیت ای حسین علیه السلام ای بنده شایسته خدا؛ ای شهید راه حق ای حسین علیه السلام ای مفخر لاهوتیان ای عصاره کمالات ناسوتیان ای امام مجاهد! ای شهید به خون غلطیده! ای بالاتراز فرشته های آسمانی! ای والاتر از انسانهای زمینی! ای حسین علیه السلام ای فدائی سوز دل مظلومان و ای قربانی چشمان اشکبار بی پناهان این اثر ناچیز را به پیشگاه ملکوتیت عاجزانه تقدیم و دست از جهان شسته و به امید کرمت نشسته ام.
بحق مادر مظلومه‌ات زهراء علیها السلام در روز ناتوانیم دستم گیر و درشب اول قبر به فریادم برس. آمین
پیرغلام آستانت
محمد امینی گلستان

پیشگفتار

پیشگفتار از نیمه دوم قرن اول هجری تا به امروز دو سؤال به ظاهر متضاد، اذهان عده زیادی را به خود مشغول ساخته و در مجامع و محافل مختلف به امید رسیدن به پاسخ قانع کننده، مطرح و مورد بحث قرار می گیرد.
۱- چرا ائمه علیهم السلام، در زمان امامت خود، دست به قیام نزدند و در برابر غاصبان حقوق حقه خود، ایستادگی کرده و برای

احیای آن اقدام ننمودند؟!

۲- امام حسین علیه السلام با إخبار پدر و جد بزرگوارش؛ اطلاع کامل داشت براینکه در سر زمینی به نام کربلا به شهادت خواهد ر سید؛

چرا با آن نیروی نابرابر و کمی یاور و زیادی دشمن، اقدام به قیام نمود و خود را به کشتن داد و به آیه ولا

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۹

تلقوا بأیدیکم إلی التّهلکهٔ «۱»

» عمل ننمود؟!

این دو سؤال در زمان خود ائمه علیهم السلام نیز مطرح بود و از آن بزرگواران، در این باره پاسخهای مناسب و قانع کننده صادر و ثبت تاریخ گردیده است.

اما تکرار آن، در هر زمان، نشانه این است که نسل نو تشنه درک حقیقت و خواهان فهم واقعیتند.

لذا این بنده ناچیز تصمیم گرفتم، در این مورد، روایات و مطالب و نتایج تحقیقات و بررسی های خود را به طور اختصار فراهم آورده؛ و به امید اینکه آن عزیزان به جواب خود رسیده باشند در اختیار آنها قرار دهم.

این نوشته دارای دو بخش؛ بخش اول پاسخ پرسش اول و بخش دوم جواب سؤال دوم را در بر خواهد گرفت؛ اما پیش از پرداختن به اصل کتاب، در مورد هر

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۱۰

دو سؤال، به جواب مختصر و مفیدی، توجه فرمایی

پاسخ مختصر به هر دو پرسش

پاسخ مختصر به هر دو پرسش آنانکه امامان اهل بیت علیهم السلام را این گونه می‌شناسند و قبول دارند که.

۱- آنها از سوی خداوند مأمور و منصوبند.

۲- تمامی اعمالشان با راهنمایی خدا و زیر نظر او انجام می گیرد.

۳- همه وظایفشان، از پیش تعیین شده و از سوی

خداوند، به اجرای آن، مأموریت داشته اند.

۴- هیچ وقت بدون رضای او دست به کاری نمی‌زنند.

۵- معصومند و خطا نمی کنند.

۶- عالم ربّانی و دارای علم لدنّی و موهبتی اند.

۷- به وظایف خود به طور کامل آشنائی دارند وو ...

پس در صلاحیت صاحبان این گونه عقائد نیست که به امامان خود، تعیین تکلیف نموده و خرده گیری نمایند؛

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۱۱

و یا با این نوع پرسشها، اعمال و افعال آنها را زیر سؤال برده و معتقدات خود را خدشه دار سازند بلکه موظّفند، گفتار و کردار و پندار آنها را بی چون و چرا (وتعبداً) بپذیرند؛ زیرا به خدائی بودن کار و اعمال آنها اعتراف دارند.

به امامت وحجت الهی ومفترض الطّاعهٔ بودن آنها اعتقاد دارند.

اما کسانی مانند طنطاوی‌ها و ابن خلدونها و ابن حجرها وصدها مانند اینها از علماء و دانشمندان اهل تسنّن و بعضی از اهل تشیّع؛ که

امامان را همچون افراد عادی، شاید مقداری بالاتر از عادی می شناسند، و این نوع سؤالها را مطرح و زنده نگهمیدارند،
در این مختصر به پاسخ آنها متعرض گشته و انتظار دارد با دیده انصاف بر آن نگریسته و بدون تعصب مورد مطالعه قرار داده و با مراجعه به وجدان سالم خود، در باره آن قضاوت نمایند

بخش ۱ پاسخ پرسش اول

اشاره

توجه فرمایید، هر یک از مطالب شماره دار آتی، مستقلًا و به تنهائی پاسخ سؤال اول را در بر می گیرد.

وظایف از پیش تعیین شده

وظایف از پیش تعیین شده در مصادر حدیثی شیعه این مطلب فراوان آمده است که، برنامه کار و دستور العمل دوران امامت هر یک از امامان، قبلًا از طرف خداوند تعیین شده و توسط
فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۱۳
پیامبراکرم صلی الله علیه و آله، به آنها ابلاغ گردیده است و هر کدام از آنها، در زمان امامت خود طبق وظایفی عمل می کردند که بر عهده آنان گذاشته شده بود.
در کتاب شریف اصول کافی، بابی را با این عنوان باز کرده است که «إنّ الأئمّة علیهم السلام لم یفعلواشیئاً و لا یفعلون إلّا بعهدٍ من اللّه عزّ و جلّ و امرٍ منه لا یتجاوزونه «۱»
امامان جز به عهد و فرمان خدا، چیزی را انجام نداده و نمی‌دهند و از آن تجاوز نمی‌کنند؛ و روایات چندی در این زمینه آورده است که برای به دست آوردن چگونگی عنوان فوق، خلاصه تعدادی از آن احادیث، و چکیده آنهارا، می‌آوریم ولی برای مزید اطلاع به کتابهای مربوطه، مانند اصول کافی و بحارالأنوار: در کتاب امامت وو .. مراجعه شود.
۱- روزی پیک وحی (جبرئیل امین) با امناء ملائکه،
فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۱۴
پیش رسول خدا، فرود آمد و گفت: ای محمد هر کس که در این خانه است بیرون کن!؛ آن حضرت بجز علی، همه را بیرون کرد و فاطمه هم در پشت پرده بود، سپس جبرئیل کتابی را به رسول خدا صلی الله علیه و آله تقدیم نمود و به عرض رسانید که، این کتاب (مخصوص) نجیبان و شایسته گان اهل بیت تو علی و اولاد او علیهم السلام است.
إنّ الوصیّة نزلت من السّماء علی محمّد کتاباً «۱»
(مسجّلًا «۲») (وکان علی الکتاب خواتیم من ذهب «۳») (لم تمسّه النّار «۴») و (لم ینزل علی محمّد صلی الله علیه و آله کتابٌ مختومٌ إلّاالوصیّة «۵») همانا (این) وصیّت (یعنی این برنامه آسمانی، تنها نوشته ایست که) از آسمان به صورت کتاب مسجل نازل و با مهرهای طلای (ناب آتش ندیده)
فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۱۵
مهر شده‌است، و هیچ کتاب و نوشته‌ای، به غیر از این وصیت، (از طرف خداوند سر بسته و) مهر شده، نازل نشده است، وظائف هر یک از پیشوایان بعد از تو در آن تعیین و مشخّص گردیده است.
(وآن وصیت (و دستورالعمل) دارای ۱۲ بخش و هر بخش از جانب خداوند لاک و مهر شده و مخصوص هر یک از دوازده امام

پس از تواست).

پس هر کدام از آنها که به امامت رسید، مهر بخش مربوط به خود را بردارد و بر آن نظر کرده به وظایفش عمل نماید.

ففتح علیٌّ علیه السلام الخاتم الأوّل و مضی لما فیها، ثمّ فتح الحسن علیه السلام الخاتم الثّانی و مضی لما أُمر به فیها، فلمّا تُوفّی الحسن و مضی، فتح الحسین علیه السلام الخاتم الثّالث فوجد فیها أن (اخرج بقوم الی الشّهادة، فلا شهادة لهم إلّا

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۱۶

معک و اشْرِنفسک للّه عزّ و جلّ «۱») قاتل فاقتل و تقتل ففعل علیه السلام پس علی علیه السلام مهر اول را باز کرد و هر چه در آن بود انجام داد و همچنین امام حسن علیه السلام مهر دوم را شکست و عمل کرد؛

نوبت به امام حسین علیه السلام رسید او هم مهر سوم را برداشت و دید در آن (چنین) آمده است (ای حسین) با گروهی (از برگزیدگان) به سوی شهادت بیرون رو که (به مقام والای) شهادت (نایل آمدن) آنها، جز با تو، با کس دیگر عملی نخواهد شد، و جان خود را به خدا بفروش و پیکار نما و بکش و (در نهایت خود نیز) کشته می‌شوی (چون بقای دین خدا به این کار تو بستگی دارد) او هم این دستورها را اجرا نمود.

سپس مهر چهارم را علی بن حسین علیهما السلام برداشت در آن

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۱۷

نوشته شده بود: أن أصمت و أطرق لما حجب العلم (و ألزم منزلك و اعبد ربّك حتّی یأتیك الیقین ففعل «۱»

ساکت باش و به آنچه که علمش از تو پنهان و مستور است، سر فرود آر (و به گفتارها و کارهای نا شایست مردم اعتنا نکن) در خانه ات بنشین و عبادت کن تا روزی که مرگت فرا رسد، او هم این فرمان را اجرا کرد.

بعد از او امام باقر علیه السلام مهر پنجم را برداشت، دید نوشته است کتاب خدا را تفسیر نما، پدرت را تصدیق کن و با مردم با نیکی رفتار و برای اقامه حق قیام کرده و حق را روشن ساز و از غیر خدا، از هیچ کس واهمه نداشته باش (برای مردم فتوی ده و حدیث نقل کن و (نترس)

کسی نمی‌تواند به تو صدمه بزند «۲») این فرمانهارا به اجرا گذاشت.

امام صادق علیه السلام نیز مهر ششم را باز نمود: فوجد فیه حدّث النّاس و افتهم و انشر علوم اهل بیتك و صدّق

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۱۸

آبائك الصّالحین و لاتخافنّ الّااللّه عزّ وجلّ و أنت فی حرز و أمان، ففعل، ثمّ دفعه الی ابنه موسی علیه السلام و كذالك یدفعه موسی الی الّذی یلی بعده ثمّ كذالك الی قیام المهدی علیه السلام و در آن چنین آمده بود.

به مردم حدیث گو و فتوی ده و دانشهای خانواده ات را پخش کن و پدران صالح خود را تصدیق نما و جز از خدا از کسی نترس تو در پناه و امان (خدا) هستی.

سپس (کتاب را) به پسرش موسی علیه السلام داد همچنین امامان دیگر تاقیام مهدی علیه السلام. «۱»

۲- حُریز از امام صادق علیه السلام پرسید؟ جعلت فداك ما أقلّ بقائكم‌أهل البیت و أقرب آجالكم بعضها من بعض مع حاجة النّاس إلیكم؟! فقال: إنّ لكلّ واحد منّا صحیفة فیها ما یحتاج إلیه أن یعمل به فی مدّته، فإذا انقضی ما فیها

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۱۹

ممّا أمر به، عرف أنّ أجله قد حضر الخ «۱»

قربانت گردم چقدر کم است ماندن شما (وکوتاه است عمر شما) اهل بیت و أجل بعضی از شما نسبت به دیگری، نزدیکتر است؛ با اینکه مردم به شدت به وجود شما نیازمندند؟!.

فرمود: برای هر یک از ما صحیفه (و برنامه عملی) است و در آن صحیفه، هر چه در مدت عمرش احتیاج به آن دارد، آورده شده است وقتی آنچه که در آن است به پایان رسید، می‌داند که مأموریتش نیز تمام شده و مرگش فرارسیده است (تا آخر حدیث)

راوی گوید: به امام کاظم علیه السلام عرض کردم؛ پدر و مادرم فدای تو باد آیا از آن وصیت (و دستور العملی که از سوی خداوند به شما نازل شده است) چیزی به ما

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۲۰

نمی‌گویی؟ (که بدانیم درآن چه بوده است) فرمود:

سنتهای خدا و رسول؛ پرسیدم آیا در آن وصیت، مخالفت و خیز برداشتن مخالفان نسبت به امیر مؤمنان علیه السلام (چیزی نوشته شده) بود؟ فرمود: بلی به خدا قسم نکته به نکته و حرف به حرف. آیا نشنیده‌ای گفته خدای عزّ و جلّ را «إنّا نحن نحی الموتی و نکتب ما قدّموا و آثارهم و کلّ شیءٍ أحصیناه فی إمامٍ مبینٍ «۱»

به یقین ما مردگان را زنده می‌کنیم و آنچه را که از پیش فرستاده اند و تمام آثار آنها را می‌نویسیم و همه چیز را در کتاب آشکار کننده‌ای بر شمردیم» به خدا سوگند رسول خدا به امیر مؤمنان و فاطمه علیهما السلام فرمود: آیا آنچه را که من به شما پیشنهاد کرده (و ارائه دادم) فهمیده و پذیرفتید؟

گفتند: آری (قبول کردیم با اینکه) برای ما ناگوار وسخت خواهد گذشت. «۲»

۳- «حمران» به امام باقر علیه السلام عرض کرد: قربانت گردم

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۲۱

به من خبر دهید که جریان نهضت علی و حسن و حسین علیهم السلام و قیام آنها برای دین خدا و مصیبتهائی که دیدند؛ مانند کشته شدن به دست طاغیان و پیروزی دشمنان بر آنها تا آنجا که مغلوب گشته و به شهادت رسیدند، چسان بود (و چگونه گذشت)؟!

امام علیه السلام فرمود: «یا حمران إنّ اللّه تبارک و تعالی قد کان قدّر ذالک علیهم و قضاه و أمضاه و حتمه ثمّ أجراه فتقدّم علم ذالک إلیهم من رسول اللّه قام علیٌّ و الحسن والحسین و بعلم صمت من صمت منّا «۱»

ای حمران خدای تبارک و تعالی آن مصیبتهارا برایشان مقدر کرده و حکم فرموده و امضاء نمود و حتمی ساخت و سپس اجرا کرد. پس همه این مصیبتها با علم و اجازه خدا بود و علی و حسن و حسین علیهم السلام از روی بصیرت و دانشی که قبلًا از رسول خدا صلی الله علیه و آله تمامی جریانهارا شنیده و

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۲۲

مطلع بودند؛ قیام کردند و هر کس از ما خانواده هم که ساکت شود، باز از روی علم است» و با دستور خدا.

۴- امام صادق علیه السلام می‌فرماید: ما در هر شب جمعه خوشحالی تازه‌ای داریم راوی گوید گفتم: خداوند بر سرور و شادی شما بیفزاید منظورتان از این خوشحالی چیست فرمود: «اذا کان لیلهٔ الجمعهٔ وافی رسول اللّهالعرش و وافی الأئمهٔ معه و وافینا معهم فلاترد أرواحنا الی أبداننا الّا بعلم مستفاد ولولاذالک لأنفدنا» «۱»

«هنگامی که شب جمعه می‌رسد، رسول خدا صلی الله علیه و آله در عرش، حضور می یابد و (ارواح) ائمه نیز با او ملاقات می کنند و ما نیز باآنها در آنجا حضور می یابیم (درباز گشت) ارواح ما به بدن ما باز نمی‌گردد مگر با علم و دانش جدید و اگر چنین نبود، دانش ما به پایان می‌رسید»

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۲۳

این حدیثها و احادیث فراوان دیگر در این مایه، پاسخ پرسش اول را با کمال وضوح روشن می‌سازد، که همه اعمال و رفتار ائمه اهل بیت علیهم السلام از سوی خدا تعیین گردیده و با صلاحدید او انجام پذیرفته است، و در هر شب جمعه از سوی خداوند، با

دانش و دستور نو، به وظایف خود عمل کرده اند.

احادیث دیگر در این مقوله، دارای مطالب قانع کننده زیادی است که بیان آنها در این مختصر نمی گنجد.

پس وقتی که همه برنامه‌های امامان از سوی خدا معین شده و زیر نظر او انجام گرفته است، زیر سؤال بردن آنها، دور از ادب و دوری از ایمان واقعی است زیرا آنها، به وظایف رهبری خود کاملًا آشنابودند

حفظ اتحاد و رعایت مصلحت اسلام

حفظ اتحاد و رعایت مصلحت اسلام اگر جریانی پیش می‌آمد که ائمه بر سر دو راهی قرار گیرند، همیشه مصلحت اسلام و امت اسلامی را در نظر گرفته و بر نفع خود، مقدم می‌داشتند.

و از کارهائی که سبب تفرقه و پراکندگی و از هم گسیختگی اتحاد مسلمانان بود، پرهیز نموده و از این گونه اعمال، کناره گیری کرده و خانه نشینی را اختیار می‌نمودند و نمی‌خواستند جامعه مسلمانها را متشنّج ساخته و آنها را گرفتار جنگ داخلی نموده و میدان را برای تاخت و تاز دشمنان باز گذارند مانند آن دو زن که درباره بچه‌ای دعوا داشتند و هرکدام از آنها اصرار داشت که بچه مال اوست، علی علیه السلام دستور داد بچه را

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۲۵

دونیم کرده وبه هرکدام نیم آن را بدهند مادر دروغین رضایت داد ولی مادر واقعی برای حفظ سلامتی بچه‌اش از حق خود صرف نظر کرد و راضی به‌این امر نشد، حضرت فرمود: بچه مال زنی است که رضایت نداد چون هیچ مادری به این کار رضایت نمی دهد.

زراره گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: چه چیزی مانع شد که امیر مؤمنان علیه السلام مردم را به سوی خود دعوت نماید؟ فرمود: خوفاً أن یرتدوا و لا یشهدوا أنّ محمداً رسول اللّه صلی الله علیه و آله «۱»

از ترس اینکه مردم ازدین برگشته و شهادت دادن به رسالت رسول خدا صلی الله علیه و آله را ترک نمایند.

دیگری از امام صادق علیه السلام سؤال کرد: لِمَ کفّ علیّ علیه السلام عن القوم؟ قال مخافةً أن یرجعوا کفّاراً «۲»

چرا علی علیه السلام از گرفتن حق خود، خود داری نمود؟! فرمود: از ترس

برگشتن آنهابه سوی کفروبرای صیانت اتحادامت اسلا

۳ قیام مساوی با شکست

۳ قیام مساوی با شکست اگر امامان اهل بیت علیهم السلام با آن شرائط نا برابر، قیام می کردند، قیام آنها مساوی با شکست بود و پیامدها و ناگواریهای زیر را هم در بر داشت.

۱- وحدت مسلمانها از بین می‌رفت و اختلافات درونی، سبب هجوم دشمنان برونی و به از هم پاشیدگی و نابودی امت و به شکسته شدن عظمت و شوکت و ابهّت اسلام منتهی می گشت.

۲- نسل رسول خدا صلی الله علیه و آله، قلع و قمع می‌شدند و نشانی از آنها باقی نمی‌ماند چنانکه قیام بعض از سادات حسنی و زیدبن علی و یحیی بن زیدها نتایج تأسّف بار و شکستهای پیاپی را بجای گذاشت، گروهی شهید و

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۲۷

عده‌ای مفقود الأثر و گروهی‌نیز، در زندانها به هلاکت رسیدند؛ با اینکه ائمه علیهم السلام هر یك از آنانرا، از دست زدن به این گونه کارها، نهی نموده و تلویحاً به نتیجه ناگوار این قیامها و به شهادت رسیدن و ریشه کن شدنشان را به آنها گوش زد کرده و

می فهماندند، اما بعضیها، راهنمائی‌های امامان را بر حسادت و کینه ورزی تفسیر می‌کردند و یا به اندازه فهم خود، اجتهاد کرده بر خلاف نظر حجت خدا عمل می نمودند.

۳- نا امنی و بی‌بند و باری، همه جا را فرا می گرفت.

سنگ روی سنگ بند نمی‌آمد؛ قتل، غارت، و تجاوز قحطی و کم کاری و بیکاری وو .. در جامعه بیداد می کرد. امامان اهل بیت علیهم السلام با تحمل مظلومیت و از دست رفتن حق خود و شنیدن توهین و شکنجه و زندان و تبعید، از وقوع این ناگواریها، پیشگیری کرده و با فداکاریها و ایثارگریهای خود، از نابودی نسل رسول خدا صلی الله علیه و آله، جلوگیری به عمل آوردند

۴ بی یاوری

۴ بی یاوری تاریخ، علت مهم قیام نکردن امامان را، نداشتن کمک و بی‌یاوری آنها، بازگو می کند.

روزی که ابوبکر بر اریکه قدرت نشست و زمام امور را به دست گرفت و اموال خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله (فدك و خمس و ..) را مصادره کرد و با کمك یارانش، جوّ سیاسی را به گونه‌ای به نفع خود تغییر داد که بسیاری از دوستان و هواخواهان امیر مؤمنان علیه السلام هم، از دودمان نبوّت بریده و کناره گیری کردند به طوری که فقط سه و یا چهار نفر (سلمان و اباذر و مقداد و عمار) در کنار امیر مؤمنان علیه السلام ایستاده و ثابت ماندند و بقیه مردم در هاله‌ای از ابهام فرورفته در وادی شك و تردید، سرگردان ماندند؛ یا دنیا را برگزیده، و پشت بر اهل بیت

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۲۹

نمودند؛ گواینکه بعدها گروهی از آنان بتدریج به سوی امام گرایش پیدا کردند (ولی این بازگشت ها، نوش دارو پس از مرگ سهراب بود).

(عبد اللّه) ابن مسعود گوید: در مسجد کوفه بحثهائی در گرفت که چرا امیر مؤمنان علیه السلام با آن سه نفر (ابوبکر و عمر و عثمان) مانند طلحه و زبیر و عایشه و معاویه منازعه نکرد (و برای احقاق حق خود اقدام ننمود)

این سخنان به گوش امیر مؤمنان علیه السلام رسید دستور داد مردم را برای نماز جماعت دعوت نمایند. بعد از آنکه مردم در مسجد گرد آمدند، حضرت بالای منبر رفته و حمد و ثنای الهی را بجا آورد سپس گفت: ای مردم، از شما این نوع گفتارها به من رسیده است (آیا صحت دارد؟!) گفتند: بلی، درست است ای امیر مؤمنان، ما این حرفها را زده ایم. فرمود: من در کارهای خود (در خانه نشینی و عدم قیامم) به أنبیاء تبعیت نموده‌ام چون خدای عزّ و جلّ در کتابش فرموده است:

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۳۰

«لقد کان لکم فی رسول اللّه أسوة حسنة «۱»

مسلّماًبرای شما (مسلمانها) در زندگی رسول خدا سرمشق نیکوئی بود» گفتند: ای امیر مؤمنان آن انبیاء کیانند؟ (که شما ادعا می‌کنید، از آنها پیروی کرده‌اید) فرمود: اول آنها ابراهیم علیه السلام است آن زمان که به قوم خود گفت: «و أعتزلکم و ما تدعون من دون اللّه «۲»

از شما و از آنچه که غیر از خدا می‌خوانید (و از بتهائی که می پرستید)، کناره گیری می‌کنم»

اگر بگویید ابراهیم بدون اینکه از قومش گزندی به او برسد کنار کشید، کافر می‌شوید و اگر به خاطر آزارهائی که به او رساندند، کناره گیری کرد، (بدانید او پیغمبر بود و من وصی پیغمبر) پس وصی پیغمبر (در کناره گیری) بطریق اولی معذور است.

باز از پسر خاله او (لوط علیه السلام) سرمشق گرفتم آن وقت که

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۳۱

به قومش گفت: «لو أنّ لی بکم قوّة أوآوی إلی رکن شدید «۱»

ای کاش، در برابر شما قدرتی داشتم؛ یا تکیه گاه و پشتیبان محکمی در اختیار من بود! (آنگاه می‌دانستم با شما زشت سیرتان، چکنم»

اگر بگویید لوط قدرتی داشت این حرف را زد، کافر می شوید، و اگر یاوری در برابر آنها نداشت، (که این گونه اظهار ناراحتی کرد، او پیغمبر بود و من وصی پیغمبر) پس وصی، معذور تر است.

و مرا از یوسف علیه السلام سرمشقی است آن وقت که گفت: «ربّ السّجن أحبّ إلیّ ممّا یدعوننی إلیه «۲»

پروردگارا زندان نزد من محبوبتر است از آنچه که اینها مرا به سوی آن دعوت می کنند.» اگر بگویید: یوسف خدارا به خاطر غضبش خواند و زندان اختیار کرد کافر می شوید و اگر به خاطر این بود که خدایش را غضبناک نکند (او

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۳۲

پیغمبربود) وصی پیغمبرکه از او معذور تر است.

باز سرمشقم از موسی علیه السلام است هنگامی که گفت:

«ففررت منکم لمّا خفتکم «۱»

پس وقتی که از شما ترسیدم فرار کردم» اگر گویید از قومش نمی‌ترسید و فرار کرد کافر می‌شوید و اگر از ترس فرار نمود، پس وصی پیغمبر عذرش مقبول تر است.

من از هارون برادرم سرمشق گرفته‌ام آن وقت که گفت:

«یابن أمّ انّ القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی «۲»

ای فرزند مادرم! (برادر) این گروه، مرا در فشار گذاشتند و نا توانم کردند و نزدیک بود مرا بکشند» و کنار کشیدم اگر بگویید که او را ناتوان نکردند و به کشتنش اشراف نداشتند کافر می‌شوید و اگر عزم به کشتن او داشتند پس وصی معذورتر است.

و به رسول خدا محمد صلی الله علیه و آله تبعیت نمودم هنگامی که از

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۳۳

ترس مشرکین قریش فرار می کرد، مرا در رختخواب خود خواباند و خود را به غار رسانید و مخفی شد.

اگر گوئید از قومش ترسی نداشت و فرار کرد، کافر می‌شوید و اگر از ترس فرار نمود پس وصی او عذرش مقبولتر است «۱» (چون پیامبر با آن نیروی غیبی که داشت از ترس، فرار را بر قرار ترجیح داد پس وصی او (من) نیز ترجیح دادم مدّتی خانه نشین شوم (و خون دل بخورم، بسوزم وبسازم، نه خود را به کشتن دهم و نه مسلمانها را دو تیره نمایم، سوختم و ساختم!)

در خطبه شقشقیه درد دلش را چنین بیان کرد و فرمود:

أما و اللّه لقد تقمّصها ابن أبی قحافة و إنّه لیعلم أنّ محلّی منها محلّ القطب من الرّحی ینحدر عنّی السّیل و لایرقی إلیَّ الطّیر فسدلتُ دونها ثوباً و طویتُ عنها کشحاً وطفقت أرتئی بین أن أصول بیدٍ جذّاء أو أصبر علی طخیةٍ عمیاء،

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۳۴

یهرم فیها الکبیر و یشیب فیها الصّغیر، و یکدح فیها مؤمن حتّی یلقی ربّه فرأیت أنّ الصّبر علی هاتا أحجی، فصبرت وفی العین قذی وفی الحلق شجی أری تراثی نهباً. آگاه باش! سوگند به خدا که پسر ابی قحافه (ابوبکر) ردای خلافت را (مانند پیراهن) برتن کرد، در حالی که به خوبی می‌دانست که من (از جهت کمالات علمی و عملی) برای خلافت مانند قطب وسط آسیاب هستم، (و من در گردش حکومت اسلامی همچون محور سنگهای آسیابم که بدون آن آسیاب نمی‌چرخد).

(او می‌دانست) سیلها و چشمه‌های (علم و فضیلت) از دامن کوهسار وجودم جاری است و مرغان (دور پرواز اندیشه‌ها) به افکار بلند

من راه نتوانند یافت، (هیچ پرواز کننده‌ای در فضای علم و دانش به أوج رفعت من نمی‌رسد!). پس من ردای خلافت را رها ساختم و دامن خود را از آن پیچیدم (و عطایش را به لقایش بخشیدم و کنار رفتم) در حالی که در این اندیشه

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۳۵

فرو رفته بودم که: بـا دست تنهـا (و بابی یاوری) به پا خیزم (و زنجیر اتحاد را پاره نموده، حق خود و مردم را بگیرم) یا در این محیط خفقـان و ظلمتی که پدیـد آورده انـد شـکیبا بـاشم؟! محیطی که: پیران را فرسوده و جوانـان را پیر (و پژمرده) و مردان بـا ایمان را تا واپسین دم زندگی به رنج وا می‌دارد. سرانجام دیدم بردباری و صبر، بر عقل و خرد نزدیکتر است، لذا شکیبائی را پیشه خود ساختم ولی (با این اوضاع و احوال) به کسی می‌ماندم که خاشاك (و گرد و غبار) چشمش را پر کرده و استخوان گلویش را گرفته باشد و با چشم خود می‌دیدم میراثم را به غارت (و یغما برده و تاراج) می‌کنند ساکت ماندم و دَم نیاوردم. «۱»

با مطالعه دقیق خطبه بالا، سرّ خانه نشینی امام، کشف می‌شود و عذر او روشن می‌گردد.

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۳۶

در بعض روایت آمـده است که (بعـد از جریان سـقیفه) چهل نفر پیش علی علیه السـلام آمدنـد که بر او بیعت نمایند و گفتند: أنت واللّه أمیرالمؤمنین، و أنت واللّه أحق النّـاس و أولاـهم بـالنّبیّ هلمّ یـدك نبایعـك فواللّه لنموتنّ قـدّامك، لا واللّه لانعطی أحـداً طاعهٔ بعدك.

قال وَلِمَ؟! قالوا: إنّا سمعنامن رسول اللّه فیك یوم غدیر.

قال و تفعلون؟! قالوا: نعم؛ قال إن كنتم صادقین فاغدوا علیّ محلّقین؛ فما أتاه إلّا سـلمان و أبوذر و مقداد و فی بعض‌الروایات: الزّبیر و فی بعضـها: جاء عمّار بعـد الظّهر فضـرب یـده علی صـدره ثمّ قال له: ما آن لك أن تستیقظ من نومـهٔ الغفلـهٔ؟! إرجعوا، فلاحاجـهٔ لی فیكم، أنتم لم تطیعونی فی حلق الرأس، فكیف تطیعونی فی قتال جبال الحدید؟! «۱»

به خدا قسم توئی امیر مؤمنان، و

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۳۷

سوگند به خدا سزاوار ترین مردم و اولی ترین آنها به پیامبر توئی، دستت را بیاور بر تو بیعت كنیم به خدا قسم پیشمرگت می‌شویم، نه بخداقسم از كسی جز تو فرمان نمی‌بریم؛ فرمود: چرا؟! گفتند: (چون) ما روز غدیر، درباره تو از رسول خدا چیزهائی، شنیدیم كه برای ما عذری نمانده است جز اینكه برتو بیعت كنیم

فرمود: آیا این كار را می‌كنید؟! گفتند: بلی؛ فرمود: اگر راست می‌گویید فردا با سر تراشیده پیش من آیید.

(فردا) جز سلمان و اباذر و مقداد كسی نیامد؛ در بعض روایات زبیر هم آمد و عمار نیز بعد از ظهر حاضر گردید حضرت به سینه او زد و گفت: آیا وقت آن نرسیده كه از خواب غفلت بیدار شوی؟!.

برگردید من نیازی به شما ندارم؛ شما در دستور

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۳۸

تراشیدن سر، مرا اطاعت نمی‌كنید؛ چگونه در برابر كوههای آهن (شمشیر و نیزه بیشمار) فرمان مرا اطاعت خواهید كرد؟.

در سـقیفه میان مهاجر و انصار كشـمكش شروع شده بود كه عبدالرحمن بن عوف گفت: ای گروه انصار اگرچه شما دارای فضیلت هستیـد اما درمیان شـما ماننـد ابوبكر وعمر و علی پیـدا نمی‌شود؛ منـذر بن أرقم بلند شد و گفت: ماندفع فضل من ذكرت و إنّ فیهم رجلًا لو طلب هذالأمر لم ینازعه فیه أحد، یعنی علیّ بن ابیطالب «۱» علیه السلام ما فضیلت كسانی را كه گفتی دور نمی‌سازیم (ولی) در میان آنها مردی است اگر طالب خلافت باشـد؛ حتّی یك نفر او را مخالفت نخواهد كرد، (در شایسـتگی او برای خلافت، شـكی نیست و برای بیعت به او لحظه‌ای تردید و درنگ نخواهیم كرد) یعنی علیّ بن ابی طالب

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۳۹

علیه السلام. بااین اعتراف باز کاری نساختند و پشت امام را خالی کردند.

از مجموع تاریخ سقیفه چنین استفاده می‌شود که افراد زیاد از بیعت ابوبکر، سرپیچی کرده وکنار کشیده بودند و بر بیعت علی علیه السلام مایل بودند حتی در عبارت بعض روایتها «تخلّف جمع کثیر» تعبیر شده است. مخصوصاً سعدبن عبادهٔ با گروهی از طائفه خزرج و گروهی از قریش و بنی هاشم از بیعت با ابوبکر خود داری کردند حتی در بعض از روایتهاعبارت «أنّه إجتمع عنده سبعمأهٔ من الأکابر مریدین إمامته لکن جمیع عوام الصحابهٔ مع ابی بکر و کانوا اکثر من ثلاثین الفاً فأین القدرهٔ ..» «۱»

هفتصد نفراز بزرگان، نزد علی علیه السلام گردآمده امامت او را میخواستند ولی همه عوام صحابه با ابوبکر

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۴۰

بودند و تعدادشان از سی هزار نفر تجاوز می‌کرد؛ پس (علی) چگونه و کجا قدرت داشت (تابرای اخذ حق خود قیام نماید در حالی که همینها شب بیعت می‌نمودند و روز تخلف کرده و آماده کارزار نمی شدند آنچه که پس از بررسی های زیاد نتیجه گیری می‌شود، خود داری امام از قیام، چند علت داشته است.

۱- بر فرض اینکه تجمع ۷۰۰ نفر در روایت گذشته درست باشد این تعداد با آن روحیه سستی که داشتند در برابر بیش از سی هزارنفر مسلح و جنگجو، چه کاری را می‌توانستند پیش ببرند.

۲- این گروهها در مقام عمل از حضور در پیکار با مخالفان، امتناع می ورزیدند و حتی حاضر نبودند سرشان را بتراشند تا شناخته نشوند چنانچه روایت بالاـ به آن صراحت دارد؛ با اینکه قسم می‌خوردند غیر از تو کسی را نمی‌پذیریم و چنین است و چنان؛ اما درمقام اقدام و عمل، بی وفایی کرده پیدایشان نبود.

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۴۱

۳- حضرت شمشیری در دست نداشت و خلع سلاح شده بود. و هو یقول أماواللّه لووقع سیفی فی یدی لعلمتم أنّکم لم تصلوا إلی هذا أبداً، أما واللّه ما ألوم نفسی فی جهادکم و لو کنت استمسک من أربعین رجلًا لفرّقت جماعتکم و لکن لعن اللّه أقواماً بایعونی ثمّ خذلونی «۱»

چون او فرمود: به خدا قسم اگر شمشیرم به دستم برسد، آن وقت می فهمیدید که به هیچ قیمتی نمی‌توانستید به این مقام دست یابید.

آگاه باش به خدا سوگند من خودم را از پیکار کردن با شما، ملامت نمی‌کنم و اگر چهل نفر را (آنطور که من می خواهم) به چنگ می‌آوردم (و به من وفادار می‌ماندند)، جمع شما را بهم می‌زدم (و گرد هم آیی شما را از هم می‌پاشیدم و در جنگ با شما هیچگونه تردیدی به خود راه نمی‌دادم اما چکنم!؟) از رحمت خدا دور باد آنانکه

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۴۲

با من (در غدیر خم) بیعت کرده سپس (بیعت خود را شکستند و از من دست برداشته و) مرا خوار ساختند.

شبها فاطمه دختر رسول خدا و حسن و حسین را به همراه خود به دَرانصار و بدریّین می‌بُرد و از آنها استمداد می‌کرد، شب وعده یاری می‌دادند ولی روز کسی نمی‌آمد مگر سه یا چهار نفر، سلمان و أبوذر و مقداد و احیاناً عمار.

باز فرمود: أما واللّه لو کان لی عدّهٔ أصحاب طالوت أو عدّهٔ أهل بدر- وهم أعدائکم- لضربتکم بالسّیف حتی تؤلوا إلی الحق و تنیبوا للصّدق، فکان أرتق للفتق و آخذ بالرّفق. أللّهمّ فاحکم بیننا بالحق و أنت خیر الحاکمین.

قال ثمّ خرج من المسجد فمرّ بِصیرهٔ «۱» فیها ثلاثون شاهًفقال: واللّه لو أنّ لی رجالًا ینصحون للّه عزّ وجلّ و

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۴۳

لرسول اللّه بعدد هذه الشّیاه، لأزلت ابن آکلهٔ الذّباب عن ملکه؛ قال فلما أمسی بایعه ثلاثمأهٔ وستّون رجلًا علی الموت، فقال أمیرالمؤمنین علیه السلام أغدوا بنا إلی أحجار الزّیت محلّقین و حلق أمیرالمؤمنین علیه السلام فماوافی من القوم محلّقاً إلّا أبوذر و المقداد و حذیفهٔ بن الیمان و عمار بن یاسر، و جاء سلمان فی آخر القوم. «۱»

آگاه باش به خدا قسم اگر یاورانی به تعداد اصحاب طالوت، یا نفرات (جنگ) بدر، فراهم می‌آوردم، شما را با شمشیر می‌زدم (و با شما می‌جنگیدم) تا به طرف حق برگردید و به سوی راستی و درستی باز شوید، پس این کار بهترین راه بهم پیوستن درز و دوختن شکاف (و از میان برداشتن اختلاف و گرد هم آوردن پراکندگی) و برگرداندن آرامش است.

خدایا میان ما (من و اینها خودت) با حق داوری کن؛

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۴۴

بهترین داورها توئی راوی گوید: سپس از مسجد بیرون آمد و از کنار آغولی گذشت که سی رأس گوسفند را در آن نگهداری می‌کردند؛ فرمود: به خدا قسم اگر مردانی به تعداد این گوسفندان، برای خدا آماده پیکار بودند و (با از جان گذشتگی و ایثار، کمکم می‌کردند) من پسر زن مگس خوار را از تخت ریاست، پایین می‌کشیدم.

راوی گوید: شبانگاه سیصد و شصت نفر با حضرت بیعت مرگ کردند؛ فرمود: وعده ما در احجار زیت (احجار زیت محلی است در کنار مدینه) فردا با سر تراشیده حاضر شوید؛ خود حضرت با سر تراشیده حضور یافت و از بیعت کنندگان پیش مرگ، فقط اباذر و مقداد و حذیفهٔ بن یمان و عمار بن یاسر حاضر شدند آخرین نفر که آمد سلمان بود.

(در این حال) دست به آسمان بلند کرد و گفت: خدایا این مردم مرا به ضعف و ناتوانی کشاندند مانند کشاندن بنی اسرائیل هارون را، پروردگارا تو خود دانای پنهان و

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۴۵

آشکاری، در زمین و آسمان چیزی بر تو پنهان نیست، (هر چه زودتر) مرگ مرا برسان و به صالحان ملحق فرما.

۴- سدیر صیرفی گوید: خدمت امام صادق علیه السلام داخل شدم و به او گفتم: به خدا نشستن (وقیام نکردنت) برای تو جایز نیست! فرمود: ای سدیر چرا؟ گفتم به خاطر زیادی یاوران از دوستان و شیعیانت، به خدا قسم اگر برای امیر مؤمنان علیه السلام یاوران و دوستانی از شیعه، مانند تو، فراهم می‌آمد، تیم و عدی (عمر و ابوبکر) در خلافت طمع نمی‌کردند.

فرمود: به کمک چند نفر امید داری؟ گفتم: صد هزار نفر؛ فرمود: صد هزار؟! گفتم بلی، (بلکه) دویست هزار نفر؛ فرمود: دویست هزار؟! گفتم: نصف دنیا.

حضرت ساکت شد (و حرفی نزد) سپس فرمود: اگر برایت راحت است (و مشکلی نداری) با هم به ینبع «۱»

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۴۶

برویم (تا سری به آنجا بزنیم؟) گفتم: بلی (می‌آیم) دستور داد استر و الاغی را زین کردند، من پیش دستی کرده سوار دراز گوش شدم، گفت: ای سدیر صلاح نیست (تو سوار درازگوش) شوی آن را به من دهی (بهتر است) گفتم استر که بهتر و زیباتر است؛ فرمود:

الاغ برایم راحت تر است. پس من سوار استر و امام به الاغ سوار شد و رفتیم تا موقع نماز رسید فرمود: ای سدیر پیاده شو نماز بخوانیم: سپس فرمود: این زمین ناپایدار است نماز در آن جایز نیست.

فسرنا حتّی صرنا الی أرض حمراء و نظر الی غلام یرعی جداءاً فقال: واللّه یا سدیر لوکان لی شیعهٔ بعدد هذه الجداء، ما وسعنی القعود، و نزلنا و صلّینا، فلمّا فرغنا

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۴۷

من الصّلاة عطفتُ الی الجداء فعددتها فإذا هی سبعهٔ عشر «۱»

پس حرکت کردیم تا به زمین سرخ رنگی رسیدیم جوانی را دید که بُز هائی می‌چرانید فرمود: (ای سدیر) به خدا سوگند اگر من به تعداد این بزها شیعه (ویاور واقعی) داشتم، نشستن برای من جایز نبود.

پیاده شده نماز خواندیم، من به سوی بزها رفتم و آنها را شمردم، تعداد آنها از هفده رأس تجاوز نمی کرد.

۵- امیر مؤمنان علیه السلام هنگامی که آماده رفتن به جنگ معاویه شد خطبه‌ای خواند و در پایان آن فرمود:

إتّقوااللّه عبـاداللّه و تحـاثّوا علی الجهـاد مع إمامکم فلو کان لی منکم عصابـهٔ بعـدد أهل البـدر إذا أمرتهم أطاعونی و اذا استنهضـتهم نهضوا معی، لأستغنیت بهم عن کثیر منکم و أسرعت النّهوض إلی حرب معاویهٔ و أصحابه فإنّه

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۴۸

الجهاد المفروض «۱»

ای بنـدگان خدا از خدا بترسـید و با امام خودتان در رفتن به جهاد، از هم پیشـی گیرید اگر من به تعداد (مسـلمانان جنگ) بدر یاور داشـتم (یاوری که) اگرآنها را (به هر چیزی) دسـتور می‌دادم فرمان می‌بردند و اگر برپا می‌دادم همراه من بپا می‌خاسـتند؛ از بسیاری از شماها بی نیاز می‌شدم و با سرعت تمام برای پیکار با معاویه و یارانش بپا می‌خاستم چون جهاد واجب واقعی، آن است.

این سـخنان گلاـیه آمیز را در زمـان خلافت خود از زبان مبارکش جاری ساخته است، پس مقایسه آن زمان با اوضاع روزهای اولیه بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله مطلب روشن می شود (از اینجا پی توان بردن چه آشوبی بود در دریا

وصایای رسول خدا صلی الله علیه و آله

وصایای رسول خدا صـلی الله علیه و آله از روایات زیاد فریقین چنین اسـتفاده می شود رسول خدا صلی الله علیه و آله جریانهای بعد از خود رابه علی علیه السـلام شـرح داده واز جنگیـدن برحـذر داشـته بود که مبـادا منـافقین از فرصت اسـتفاده کرده به سوی کفر بر گردند.

قال صـلی الله علیه و آله لعلیّ علیه السـلام إن وجـدت أعواناً فبادر إلیهم و جاهـدهم، و إن لم تجـد أعواناً کفّ یـدک واحقن دمک حتی تلحق بی مظلوماً «۱»

ای علی اگر یار و یاوری پیدا کردی برو وبا آنها بجنگ و گرنه دست نگهدار و خونت را حفظ کن تا مظلومانه به من ملحق شوی

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۵۰

در روایت دیگر فرمود: یاعلی إنّک ستبتلی بعدی فلا تقاتلنّ «۱»

ای علی بعد ازمن گرفتار می شوی با آنان نجنگ. وقتی که ابی سفیان آنحضرت را برای جنگیدن تحریک می کرد فرمود: قد عهد إلیّ رسول اللّه صلی الله علیه و آله عهداً فأنا علیه «۲»

پیامبر تعهدی از من گرفته و من سرعهدم هستم. یونس بن حباب از انس بن مالک روایت کرده است: ما باعلی همراه رسول خدا از کنار باغی گذشتیم علی گفت ای رسول خدا چه زیباست این باغ فرمود:

باغ تو دربهشت زیباتر از آن است تا از کنار هفت باغ عبور کردیم همان سـخنها تکرار شد سـپس رسول خدا ایسـتاد ما هم ایستادیم فوضع رأسه علی رأس علیّ و بکی فقال علیّ: مایبکیک یا رسول اللّه (ع) قال: ضـغائن فی صـدور قوم لا یبدونها لک حتیّ یفقدونی ... فاصبر لظلم

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۵۱

قریش إیّاک و تظاهرهم علیک، فإنّک بمنزلهٔ هارون من موسـی و من تبعه وهم بمنزلهٔ العجل و من تبعه و إنّ موسی أمر هارون حین

استخلفه علیهم إن ضلّوا فوجد أعواناً أن یجاهدهم بهم، و إن لم یجد أعواناً أن یکفّ یده و یحقن دمه ولا یفرق بینهم «۱»

پس سرش را به سر علی گذاشت و گریست، علی پرسید ای رسول خداچه چیز ترا به گریه انداخت؟ گفت: کینه هائی در سینه گروهی که تا مرا گم نکنند آن را آشکار نمی سازند وتو برای من بمنزله هارون از موسائی و تو به هارون شباهت خوبی داری؛ زمانی که قومش او را به ناتوانی کشاندند و چیزی نمانده بود که او را بکشند پس به ظلم قریش صبر

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۵۲

کن مبادا با آنها در گیر شوی آنان و پیروانان آنها مانند گوساله و تابعان آن هستند؛

موسی هارون را که جانشین خود می کرد به او توصیه نمود، چنانچه آنها، پس از من گمراه شدند اگر یاوری داشتی با آنهابجنگ وگرنه دست نگهدار و خونت را حفظ کن و میان آنها تفرقه نینداز (وهمچنین تو ای علی)

و کان فی وصیّته صلی الله علیه و آله یا علی اصبر علی ظلم الظّالمین فإنّ الکفر یقبل و الرّدۀ والنّفاق مع الأوّل منهم، ثمّ الثّانی و هو شرّ منه و أظلم، ثم الثّالث «۱»

ای علی برستم ستمکاران شکیبا باش (چون اگر مقابله کنی) کفر پیش خواهد آمد نفاق و إرتداد با اولی آنهاست سپس بادومی که بدتر و ستمگرتر از اولی است بعد از او با سومی است. به خاطر همین وصیتهاو راز های فیما بین بود که، امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: أما والبیت و المفضی

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۵۳

إلی البیت لولا عهد عهده إلیّ النّبی صلی الله علیه و آله لأوردت المخالفین خلیج المنیۀ و لأرسلت علیهم شآبیب صواعق الموت و عن قلیل سیعلمون «۱»

آگاه باش به کعبه و صاحب کعبه سوگند؛ اگر نبود عهدی که با پیامبر بسته‌ام به یقین مخالفان را در خلیج آرزوهایشان غرق می‌کردم و به طور حتم صاعقه‌های مرگبار را برسر آنان فرود می‌آوردم و تیرهای شهاب را به سوی آنان پرتاب می‌کردم؛ آنها به زودی می فهمند (که چه اشتباه بزرگی را مرتکب شده اند).

به احتمال قوی از جمله أسراری که درطول زمان و مخصوصاً درلحظات پایانی عمر رسول خدا با علی علیه السلام در میان گذاشت وبا هم به طور سری گفت و شنود داشتند همین مطلب باشد که، علی علیه السلام فریب آنها را نخورد، چون پایان کار به شکست و ندامتش منتهی می

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۵۴

شود و پیامد این اختلاف، یورش آوردن دشمنان دین از داخل و خارج و به از بیخ و بن بر کندن ریشه اسلام خواهد انجامید. شمشیر کشیدن تومساوی است با درهم شکستن شوکت اسلام و خوابیدن پرچم دین و خاموش شدن صدای أذان. شاهد این سخن؛ گفتار علی علیه السلام است به فاطمۀ علیها السلام وقتی که او را به خانه نشینی و عدم قیامش ملامت کرد، در این میان صدای مؤذن به أذان بلند شد و رسید به أشهد أنّ محمّداً رسول اللّه علی علیه السلام فرمود: (زهراء) أتحبّین أن تزول هذه الدّعوۀ من الدّنیا قالت: لا، قال: فهو ما أقول «۱»

دوست داری این صدا از دنیا بر کنده شود؟! گفت: نه؛ فرمود:

من هم همان را می خواهم.

به امید روزی که یوسف گمگشته‌اش از راه برسد و دین اسلام را بر سراسر گیتی بگستراند آمین

توجّه به آینده شیعیان

توجّه به آینده شیعیان یکی از عوامل عدم قیام، پیش بینی و رعایت حال شیعیان در آینده بود چون آن حضرت می‌دانست، در آینده (نزدیک) سلطنت و قدرت بر دست آنها خواهد افتاد اگر با آنها با نیروی نا برابر، بجنگند، شکستشان قطعی و در آن صورت است با این بهانه (که علی بعد از پیروزی، اسلاف مارا به قتل رسانید) حکم قتل عام شیعیان را صادر خواهند نمود، به روایت ذیل توجه فرمایید.

زراره گوید: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: إنّما سار علیّ علیه السلام بالکفّ عن عدوّه من أجل شیعتنا لإنّه کان یعلم انّه سیظهر علیهم بعده فأحبّ أن یقتدی به من جاء بعده

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۵۶

فیسیر فیهم بسیرته و یقتدی بالکفّ عنهم بعده «۱»

علی علیه السلام به خاطر شعیان ما از (کشتن و غارت) دشمنان خود داری نمود زیرا او می‌دانست که دشمنان، بعد از او بزودی بر آنها غلبه خواهند نمود پس دوست داشت که با آنها مانند او رفتار نمایند (از آنها در گذرند و دست تعدی به سوی آنان دراز نکنند) و در خود داری و گذشت، به آنحضرت تبعیت نمایند.

بدینجهت بود که علی علیه السلام پس از پیروزی در جنگ جمل، با اهل بصره مدارا کرد.

بکار بن ابی بکر حضرمی گوید: شنیدم ابی عبداللّه امام صادق علیه السلام می گفت: لسیرة علی بن ابی طالب علیه السلام فی اهل البصرة کانت خیراً لشیعته ممّا طلعت علیه الشّمس إنّه عِلمَ أنّ لِلقوم دولةٌ فلو سباهم سُبیت شیعته قال قلت فأخبرنی عن القائم علیه السلام یسیر بسیرته قال لا انّ علیّاً علیه السلام

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۵۷

سار فیهم بالمنّ لما علم من دولتهم و انّ القائم یسیر فیهم بخلاف تلک السّیرة لأنّه لادولة لهم «۱»

البته رفتار علی بن ابیطالب علیه السلام در باره مردم بصره برای بقای شیعه اش، از آنچه که آفتاب بر آن می‌تابد، بهتر بود چون می‌دانست که بزودی برای گروه دشمن، دولتی فراهم خواهد آمد که اگر آنها را غارت کرده و اسیر نماید (درآینده نزدیک به تلافی آن) با شیعیان او، مقابله به مثل خواهند کرد.

گفتم: آیا قائم (آل محمد امام زمان علیه السلام) هم مانند او رفتار خواهد نمود؟ فرمود: نه، زیرا برای آنها دیگر دولتی نخواهد بود. این گونه روایات در منابع حدیثی، فراوان است که برای نمونه این دو حدیث کفایت می کند

تبعیت از رسول خدا صلی الله علیه و آله

تبعیت از رسول خدا صلی الله علیه و آله هیثم بن عبد اللّه رمانی گوید: از امام رضا علیه السلام پرسیدم ای فرزند پیامبر، چرا علی علیه السلام مدت بیست و پنج سال خانه نشین شد و با آنها نجنگید اما در دوران خلافتش دست به جهاد زد؟! فرمود: علی علیه السلام در کارش؛ به رسول خدا صلی الله علیه و آله تبعیت نمود که سیزده سال در مکه با مشرکین قریش نجنگید (چون زمینه جنگ فراهم نبود) و پس از هجرت نیز در مدینه به علت کمی یاور، نوزده ماه از جنگ خود داری نمود، همانطور که پیغمبر صلی الله علیه و آله با ترک جنگ نبوتش باطل نشد، امامت علی علیه السلام هم با خانه نشینی و ترک جنگ باطل نمی‌شود. «۱

وجود شیعیان در صُلب آنها

وجود شیعیان در صُلب آنها ابراهیم کرخی گوید: من با مردی به امام صادق علیه السلام گفتم: خدا تو را اصلاح کرده و عاقبت به خیر کند آیا علی علیه السلام در دین خدا قوی نبود؟ فرمود: بلی.

گفتم: پس چگونه مردم به او زور گفتند و چه مانع شد که او از حق خود دفاع کند؟ فرمود: آیه‌ای در قرآن مانع او شد. گفتم: کدام آیه فرمود: این آیه لو تزیّلوا لعذّبنا الّذین کفروا منهم عذاباً ألیماً «۱»

اگر مؤمنان و کفّار از هم جدا می‌شدند، کافران را عذاب دردناکی می کردیم.

خداوند در صلبهای کافران و منافقین ودیعه (وامانت)

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۶۰

هائی گذاشته بود که علی علیه السلام نمی‌خواست آنها را بکشد تا آن ودایع از صلب (و پشت) آنها بیرون آیند (در آینده متولّد شوند) پس وقتی که آن امانتها بیرون آمدند آن شخص که (در لوح محفوظ) مقدر است به آنها غالب آید، غلبه می کند، و زمام امور را به دست خود می گیرد و با آنها می‌جنگد و آنها را به قتل می‌رساند.

به همین گونه است (سرگذشت) قائم ما، ظهورش تا آن زمان به تأخیر می افتد و اجازه ظهور نمی یابد که، ودایع خدا ظاهر شود بعد از آن است که غالب شونده‌ای به آنها غلبه کند و آنها را به قتل برساند. «۱

بخش ۲ پاسخ سؤال دوم

اشاره

خلاصه پرسش دوم در اول کتاب نگارش یافت در اینجا برای آگاهی بیشتر از کم و کیف آن به مطالب ذیل دقت نموده و در نهایت به پاسخهای متعدد آن توجه فرمایید

قیام ابتدائی

قیام ابتدائی عدّه‌ای از وقایع نگاران و نویسندگان اهل سنّت، نهضت امام حسین علیه السلام را یک نهضت ابتدائی و نسنجیده در شرایط نامساعد پنداشته و گفته اند:

حسین بن علی علیهما السلام آنچنانکه باید و شاید در ارزیابی قدرت و حکومت یزید و سنجش قدرت خویش دقّت

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۶۲

نکرد. این نویسندگان روی استنباط خود بر امام خرده گیری کرده و عمل آن حضرت را بر خلاف مصلحت دانسته اند و بعضی از آنان در اعتراض خود تا آنجا پیش رفته اند که حرکت امام را برای خود او و برای اسلام ومسلمین تا روز قیامت، زیان بار دانسته اند!.

مثلًا قاضی ابوبکر بن عربی (م ۵۴۰) در کتاب (العواصم من القواصم) ضمن اظهار تأسّف از این که چرا امام حسین علیه السلام چنین قیامی کرد؟! می گوید: «اگر حسین بن علی علیهما السلام که بزرگ و پسر بزرگ این امت و عالی ترین شخصیّت و پسر شریفترین شخصیّت این امّت بود، اگر در خانه‌اش می‌نشست یا به زراعت و دامداری می‌پرداخت، مقرون به صلاح و صرفه بود و به خاطر می‌آورد که رسول خدا صلی الله علیه و آله از صلح حسن بن علی علیهما السلام ستایش کرده بود.

و اگر او تنها به این نکته توجه می کرد که حسن بن علی با آن همه نیروی نظامی خود، حکومت و خلافت را از

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۶۳

دست داد، او چگونه می‌توانست با کمک اوباش خلافت را به دست آورد؟! در این صورت هرگز این حادثه تأسّف بار اتّفاق نمی‌افتاد.» «۱»

ابن خلدون (متوفای ۸۰۸ هجری) پس از تصدیق اهلیت و شایستگی امام حسین علیه السلام برای قیام و زعامت مسلمانان می گوید: «اما در باره امام حسین بایـد بگویم وقتی که فسق یزیـد نزد همه مردم زمانش، ظاهر گشت، پیروان اهل بیت پیغمبر صـلی الله علیه و آله در کوفه از حسین بن علی علیهما السـلام در خواست نمودنـد به کوفه برود وآنان در قیام بر ضد یزید، او را یاری دهند. حسین نیز با توجه به فسق یزیـد قیام بر ضـد او را خصوصاً بر کسـی که قـدرت قیام دارد، واجب دانست در این زمینه او را گمان بر این بود که اهلیت قیام و هم قدرت آن را دارد، گمان وی در

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۶۴

اهلیت خود صـحیح بود بلکه بیش از آن که شـرط خلافت بود، اهلیت داشت؛ ولی در ارزیابی قـدرت نظامی که بتواند در قیامش با چنین نیروئی پیروز گردد، دچار اشتباه شده بود خدایش رحمت کند» «۱».

شیخ (محمد طنطاوی) مصری می گوید: «حسین بن علی در ارزیابی قدرت نظامی خویش و سنجش نیروی حکومت، دقت نکرد و از روی خوش باوری، به کسانی که پیرامون اورا گرفته بودنـد و شدیـداً او را برای قیام و قبضه خلافت تحریک و تشویق می کردند، اطمینـان پیـدا کرد و قیـام نمود ولی از طرفی قـدرت بنی امیه و شـدت عمـل دسـتگاه حکومت را به حسـاب نیـاورد و از سوی دیگر فریبکاری مردم عراق را که قبلًا پدر و برادرش را فریب داده بودند از نظر دور داشت.» «۲»

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۶۵

البته نظر رجال سیاسی آن روز هم همین بود و لذا سعی می کردند امام را از سفر به عراق منصرف کنند.

«محب الـدین خطیب» مصری در این باره گوید: «این همه کوششـی که این افراد خیر خواه برای منصـرف نمودن حسین بن علی از سفر به کوفه کردند، بی‌نتیجه ماند و سر انجام، حسین اقدام به سفری کرد که برای خودش و برای اسلام و امت اسلامی تا امروز و تا قیامت زیان آور بود و همه این زیانها به سبب جنایتی بود که شیعیان وی مرتکب شدند؛ زیرا شیعیان او بودند که از روی نادانی و غرور چنین فتنه انگیزی و ایجاد شرّ و اختلاف کرده، حسین بن علی را برای قیام و سفر عراق بر انگیختند» «۱» آنچه این نویسندگان از راه دلسوزی می گویند، این

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۶۶

است که برای امام علیه السلام در ارزیابی اوضاع (العیاذ باللّه) اشتباه روی داد و قساوت قلب و سختی بنی امیه و نیروی نظامی مقتدر حکومت آنها به حساب نیامده و امام در معرض آنهمه ظلم و ستم و جنایات قرار گرفت.

آری با توجه به مطالب بالا و امثال آن، آنها که به قیام امام حسین علیه السـلام اعتراض می کنند، منشأش همین است که هدف قیام را تشـکیل حکومت و به چنگ آوردن خلافت می‌داننـد و چون با بررسـی عمیق تاریخی اوضاع را مساعـد با چنین قیامی نمی‌بیننـد، زبان به اعتراض باز کرده گاهی مردم کوفه را مقصّر قلمـداد می کننـد که به امام وعـده‌های فریبنده دادند و به وعده های خود عمل نکردند، گاهی هم آرزومند می‌شوند که کاش امام، با آن سوابق بیوفائی که از اهل کوفه داشتند، به قول آنها اعتماد نکرده بود.

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۶۷

(بنـا به عقیـده این نویسـندگان) فرضـاً اگر کوفیـان هم پـای قول خود می‌ایسـتادند بـاز آنان تاب مقاومت در مقابل نیروهای متشـکل حکومتی که بیت المال کشورهای اسـلامی در اختیار آنان بود، نداشـتند آنها این نقطه یعنی عدم موازنه در میان نیروهای وعده‌ای و فرضی امام، و نیروهای بنی امیه را مسلّم می گیرند» «۱»

پس اگر برای پی بردن به واقعیت عـاشورا تنها به شـیوه تاریخی و نقلی اکتفاء نماییم، نتیجه همان خواهـد بود که این نویسـندگان به آن رسیده اند. و اگر بخواهیم به نتیجه درستی دست یابیم، باید افزون بر عنایت به تاریخ، به قرینه‌های دیگر و روایات وارده در امام شناسی نیز اهتمام ورزیده و علاوه بر اثبات اعتبار صدوری حادثه عاشورا، به اصول و قواعد حاکم بر آنها

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۶۸

نیز توجه داشته باشیم.

به نظر همین نویسندگان اساس قیام امام برای طلب حکومت بود و شکست آن راهم به علت اشتباه در ارزیابی نیروی کوفه و موازنه قوا می‌دانند؛ و نتیجه می‌گیرند که امام با عدم امکان پیروزی، ظن پیروزی پیدا کرد، پس معذور می‌باشد؛ غافل از اینکه امام از قدرت مادی و نظامی بنی امیه کاملًا آگاه بود و قساوت قلب و سوابق دشمنی این دودمان را با خاندان رسالت از یاد نبرده بود و نیز سابقه بی‌وفائی مردم کوفه برای او واضح و محرز بود، به خاطر همین سوابق بود که امام پسر عمو و مورد اعتماد خود، مسلم بن عقیل را، به عنوان نائب و برای بر رسی اوضاع، به کوفه فرستاد و جانب احتیاط را حفظ نمود و تا نامه مسلم نرسیده بود، امام از حرکت باز ایستاده بود. و ضمناً رأی و نصیحت بزرگان را رد نمی‌کرد، بلکه گاهی صریحاً قبول می‌کرد که آنها از جنبه عاطفی و علاقه‌ای که به امام داشتند،

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۶۹

مصلحت دنیای او را می‌خواستند ولی امام در وادی دیگر سیر می‌کرد او مصلحت دین و مصلحت اسلام را بر مصالح دنیوی ترجیح می‌داد و مسؤلیتی که داشت، از نظر او بسیار بسیار خطیر بود و لذا نمی‌توانست از مصالح دینی برای حفظ جان خود و کسانش صرف نظر نماید.

آنچه که مسلّم است نه تنها امام حسین بلکه هیچ یک از امامان ابتدائاً قیام نکرده اند، بلکه شرائط بگونه‌ای پیش می‌آمد مجبور به قیام می‌شدند.

مانند جنگهای امیر مؤمنان علیه السلام که هر سه جنگ (جمل و صفین و نهروان) را بر امام تحمیل کردند و هر کدام در اثر یاغی گری و نافرمانی گردانندگان آنها بود و همچنین قیام امام حسن علیه السلام در اثر لشگر کشی معاویه پیش آمد و قیام امام حسین علیه السلام نیز در اثر تحمیل خواسته‌های نامشروع یزید و علتهای دیگر که متعاقباً خواهد آمد، انجام گرفت

علل قیام

علل قیام پیش از شروع به بررسی علتهای قیام، نکته‌ای را که نباید از نظر دور داشت، این است که: اگر امام در مکه یا در مدینه می‌ماند و در آنجا به شهادت می‌رسید، امروز تاریخ در باره او چه قضاوتی می‌کرد؟! یزید که غیر از بیعت به چیز دیگری راضی نبود و امام نیز می‌دانست که بیعت با یزید خدا حافظی با دین و تن دادن بر ذلّت است و او هم به هیچ قیمتی این کار را نخواهد کرد «۱».

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۷۱

و یزید نیز دست بردار نخواهد بود و در نهایت (بدون شک) به شهادت خواهد رسید چناچه خود امام در موارد مختلف به این معنا اشاره فرموده است. «من به هر پناهگاهی پناهنده شوم، آنها مرا پیدا کرده و خواهند کشت» اگر امام در مدینه یا مکه می‌ماند و یا به یمن می‌رفت، تأثیری به اصل قضیه نمی‌گذاشت و امام

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۷۲

در همه حال در تیر رس جباران حکومتی بود و در آخر به شهادت می‌رسید و امروز تاریخ می‌گفت: اگر حسین علیه السلام به کوفه‌ای که ۱۸ هزار نامه برایش فرستاده بودند، می‌رفت و تحت حمایت کوفیان و زیر چتر نصرت و یاری آنان قرار می‌گرفت، مسلّماً کشته نمی‌شد و از دست جباران بنی امیه جان سالم بدر می‌برد. غافل از اینکه در آن روز همه جا قتلگاه حسین بود و حسین علیه السلام با حرکت خود به سوی کوفه، خود را از این قضاوت ناروای بعدی تاریخ، رهانید و اگر به پیش آمدهای زنجیر وار آن

روز توجه شود وجدانهای بیدار قضاوت خواهد کرد که امام علیه السلام به جز آن راهی که انتخاب نمود، راه دیگری نداشت.
واما در باره علل قیام و اینکه امام چرا خلافت یزید را قانونی و اسلامی نمی‌دانست و بیعت نکرد چون، ۱- تصویب خلافت یزید، مردم را گمراه می کرد.
۲- قبول خلافت یزید ضربه سختی بود که با دست

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۷۳

امام بر پیکر اسلام وارد می‌آمد.
۳- تأیید خلافت یزید یک دروغ صریح بود و امام دروغ نمی گوید.
۴- این کار بر خلاف وجدان بود و امام برخلاف وجدان کاری انجام نمی‌داد.
۵- با پذیرفتن خلافت یزید امام به طور کامل خلع سلاح می‌شد دیگرقدرت اعتراض نداشت باید نشسته نظاره گر پایمال شدن اسلام می بود.
۶- این کار کمک به گناه و تجاوز بود که امام به هیچوجه آن را انجام نمی‌داد.
۷- یزید برای تثبیت حکومت خویش و گرفتن انتقام کشته‌های بدر و رهائی از حقارت خود و خاندانش وو ..
از امام دست بردار نبود.
۸- امام نمیتوانست خلافت ضد اسلام یزید را بپذیرد وآن را قانونی اعلام و فاتحه اسلام را بخواند علاوه بر علل فوق، به علتهای دیگر نیز توجه نمایید

نامه به فرماندار

نامه به فرماندار در پانزدهم رجب سال شصت هجری معاویه به هلاکت رسید؛ پسرش یزید در حوران بود ضحاک بن قیس یکی از بزرگان شام فوراً نامه‌ای به او فرستاد و پیغام داد هر چه زودتر خود را به دمشق برساند.
یزید سه روز پس از دفن معاویه خود را به دمشق رسانید و از اهل شام بیعت گرفته و در اریکه قدرت و فرمان روائی مستقر شد و زمام امور را به دست گرفت؛
نامه‌ها به شهرها و استانها ارسال داشت و استانداران و فرمانداران را از هلاکت پدرش مطلع ساخت. یک نامه هم به ولید بن عتبهٔ ابن ابی سفیان، فرماندار مدینه فرستاد و در آن نامه او را از مرگ پدرش مطلع ساخته و ادامه داده بود، پدرم به من سپرده است که همیشه از آل

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۷۵

ابی تراب به هوش باشم چون آنها خونریز و سفّاکند و می‌دانی که خداوند بوسیله آل ابی سفیان، انتقام خون عثمان مظلوم را خواهد گرفت؛ این نامه که به تو رسید از تمامی اهل مدینه بیعت بگیر سپس دید نوشته کوچکی «۱» روی آن نامه الصاق شده و در آن مخصوصاً از چند نفر، بدینگونه نام برده است «خذالحسین و عبداللّه بن زبیر (و عبدالرّحمن بن ابی بکر) و عبداللّه بن عمر بالبیعهٔ أخذاً شدیداً (لیس فیه رخصهٔ «۲») و من أبی فاضرب عنقه و ابعث إلیّ برأسه «۳»
حسین و عبدالله ابن

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۷۶

زبیر (و در بعضی نسخه‌ها عبدالرحمن پسر ابوبکر) و عبدالله پسر عمر را با شدت هر چه تمامتر بازداشت کرده و از آنها برای من بیعت بگیر (بدانکه در اجرای این دستور تردیدی به خود راه مده که هیچ) عذری برای عدم اجرای فرمان و امتناع از به اجرا در

آوردن آن، از تو پذیرفته نخواهد شد و هر کدام از آنها سرپیچی نماید، گردنش را زده و سرش را برای من بفرست».
فرماندار عبدالرحمن بن عمروبن عثمان «۱» یا عبد اللّه بن عمرو «۲» را بعد از نصف شب برای احضار امام و ابن زبیر فرستاد.
ابن زبیر از این دعوت نابهنگام به شک افتاد وامام با نقل خوابی که دیده بود (آتش به خانه معاویه افتاده و منبر
فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۷۷
او سرنگون شده است «۱») شک او را برطرف نمود «۲» و فرمود: به نظر من معاویه هلاک شده است و می‌خواهند شبانه (مارا خفه کرده) از ما بیعت بگیرند.
عبد اللّه بن زبیر همان شب به مکه گریخت ولی امام علیه السلام از جوانان و غلامان بنی هاشم، سی نفر افراد مسلح «۳» را با خود آورده و در اطراف قصر مستقر کرد، خود به تنهائی در مجلس ولید حضور یافت.
ولید خبر مرگ معاویه را به عرض امام رسانید: سپس مسئله بیعت را به میان آورد. امام فرمود: مِثلی لایُبایع سرّاً فاذادعوت النّاس الی البیعة، دعوتنا معهم فکان أمراً واحداً «۴»
مثل من نباید مخفیانه بیعت کند فردا مرا با
فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۷۸
مردم برای بیعت دعوت می‌کنی تا کار یک نواخت انجام گیرد. ولید از این گفته امام قانع شد ولی مروان بن حکم گفت: اگر حسین الآن از چنگ تو جان سالم بدر برد، دیگر نمی‌توانی از او بیعت بگیری همین حالا یا بیعت و یا گردنش را بزن (اگر به دستور یزید اطاعت نکنی خودم جریان را مستقیماً به یزید گزارش خواهم داد) امام فرمود: ای فرزند زرقاء! «۱» تومرا می‌کشی یا او کذبت و أثمت «۲»
دروغ گفتی و مرتکب گناه گشتی.
سپس رو به ولید کرد و فرمود: ای امیر ما خاندان نبوت
فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۷۹
و مرکز رسالت و خانه‌مان فرودگاه فرشتگان و محل نزول رحمت الهی است، خداوند (دَر) نبوت را، با ما گشود و با ما به پایان می‌برد. یزید فردی شرابخوار و خونریز و متجاهر به فسق است، مثل من به مانند او بیعت نمی‌کند فردا شما و ما رایزنی می‌کنیم ببینیم، چه کسی شایسته خلافت است «۱» اکنون در انتظار آن هستم که چه حوادثی پیش آید.
ولید پس از شنیدن نظر امام علیه السلام (فهمید که بیعتی صورت نخواهد گرفت) در گفتارش شدت بخشید و صداها بلند شد و در این حال بود ۱۹ نفر از یاران امام که در پشت درِ قصر ایستاده بودند با شمشیرهای کشیده به یاری امام شتافته و آن حضرت را از دست آنها رهانیده و با عزّت تمام، به منزلش برگرداندند.
مروان به ولید گفت: به حرف من گوش ندادی به خدا
فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۸۰
قسم (با وجود برادران شجاع و نیروی توانمندی که حسین دارد) دیگر نمی‌توانی به او دسترسی پیدا کنی.
ولید گفت: ای مروان! دیگری را توبیخ کن؛ تو مرا به کاری وا می‌داشتی که تباهی دین من درآن بود! اگر حسین از بیعت امتناع کند من او را بکشم؟! «واللّه لا أظنّ امرأیحاسب بدم الحسین إلّا خفیف المیزان یوم القیامة «۱» ولاینظر اللّه الیه و لایزکّیه و له عذاب ألیمٌ «۲»
واللّه لا أحبّ أنّ لی ما طلعت علیه الشّمس و غربت عنه من مال الدّنیا و مُلکها و أنّی قتلتُ حسیناً «۳»
به خدا قسم گمان نمی‌کنم کسی را در روز قیامت از خون حسین بازخواست نمایند (رستگار شود نه، بلکه به یقین) میزان اعمالش

سبک خواهد شد؛

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۸۱

خداوند با دیده رحمت بر او نمی‌نگرد؛ و او را پاک نمی‌کند و بر اوست، عذاب دردناک، به خدا قسم دوست ندارم در مقابل کشتن حسین؛ سلطنت و ثروت همه دنیا را بمن دهند».

أسماء دختر حارث بن هشام (زن ولید) وقتی از جریان فیما بین امام و ولید اطلاع یافت، به ولید پرخاش نمود (که تو چرا با امام این گونه برخورد کرده‌ای؟!) ولید معذرت خواهی کرد که او اول مرا سب کرد (با من درشتی نمود) قالت أتسبّه و تسبّ أباه إن سبّک فقال لا أفعل أبداً «۱»

اسماء گفت: اگر او تورا سب نماید (و به تو بد گوید) تو نیز، به او و پدرش ناسزامی‌گوئی؟! گفت:

ابداً این کار را نخواهم کرد.

امام علیه السلام پس از صدور حکم شدید اعدام و سختگیری دژخیمانی مانند مروان و ...، چاره‌ای جز این نداشت

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۸۲

که برای همیشه وطن خود را ترک و قبر عزیزانش را وداع گوید و با عیالات خود جلای وطن و سرگردان بیابانها شود.

چون اگر میماند و اهل بیتش را در آنجا نگهمیداشت، خود حضرتش اعدام و آنها نیز اسیر می‌گشتند و اگر تنها می‌رفت باز عیالاتش را گروگان گرفته و باز داشت می‌کردند، تا خود را تسلیم نماید؛ یا طبق روایات دستور آسمانی این بود، که مصلحت بقای دین، در اسارت آنها و رسوائی یزید بود. پس چاره‌ای جز این نداشت که آنها را بهمراه خود ببرد

درد دل با جدّ بزرگوار

درد دل با جدّ بزرگوار همان شب به کنار قبر جدّبزرگوارش آمد، نوری از قبر به سوی او تابید «۱» پس رو به قبر عرض کرد: سلام بر تو باد ای فرستاده خدا من حسین فرزند فاطمه جوجه تو و

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۸۳

فرزند جوجه ات «۱» و نوه جاگذاشته تو در میان امّت هستم ای پیامبر خدا، بر علیه آنها شاهد باش، آنها مرا خوار کرده و حرمت مرا نگه نداشتند؛ این است شکایت من از آنها تا پیش تو آیم.

آن شب تا صبح به خواندن نماز مشغول گشت «۲».

صبح همان شب مروان امام را دیدار کرد و اظهار داشت خیر دنیا و آخرت تو در بیعت با یزید است!!.

در پاسخ مروان بن حکم فرمود: «انّا للّه و انّا إلیه راجعون و علی الإسلام السّلام اذ قد بُلِیَتِ الأُمّهُ براعٍ مثل یزید ... «۳»

این جمله استرجاع را در هنگام نزول مصیبت

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۸۴

و فاجعه می‌گویند یعنی باید فاتحه اسلام، خوانده شود که امت اسلام به زمامدار و رهبری مثل یزید مبتلا گشته است در حالی که از جدم شنیده‌ام که خلافت بر آل ابی سفیان حرام است «۱» و فرمود:

اذا رأیتم معاویه علی منبری فابقروا بطنه هر وقت معاویه را در منبر من دیدید، شکمش را بشکافید.

اهل مدینه او را در منبر رسول خدا دیدند ولی شکم او را ندریدند پس خداوند آنها را به یزید فاسق، مبتلا ساخت و ... «۲»

شب دوم (دستور تدارک سفر را صادر فرمود و خود) نیز در کنار قبر جد بزرگوار رکعتهائی خواند و سپس (دست به دعا برداشت) و گفت: خدایا این قبر پیامبرت محمد صلی الله علیه و آله است و من فرزند دختر اویم، کاری

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۸۵

که برای من پیش آمده است، آگاهی.

خدایا، من معروف را دوست دارم و از منکر گریزانم ای صاحب جلالت و کرامت بحق این قبر و کسی که در آن آرمیده برای من کاری را، اختیار نما که رضای تو و پیغمبرت در آن است (این را گفت) و گریست.

نزدیک صبح سرش را بر روی قبر گذاشت و چرتی زد، رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دید با گروهی از فرشتگان که از چپ و راست و پیش روی او می‌آیند. حسین را به سینه‌اش چسبانید و میان دیدگانش را بوسید و گفت:

حبیبی یا حسین کأنّی أراک عن قریب مرمّلًا بدمائک مذبوحاً بأرض کربلا بین عصابهٔ من أمّتی و أنت مع ذالک عطشان لاتُسقی و ظمآن لاتُروی و هم بعد ذالک یرجون شفاعتی لا أنالهم اللّه شفاعتی یوم القیامهٔ.

حبیبی یاحسین إنّ أباک و أمّک و أخاک قدموا علیّ وهم

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۸۶

مشتاقون إلیک. فبکی الحسین (الخبر) «۱»

حبیب من ای حسین! من تو را می‌بینم بزودی در میان گروهی از امت من، به خونت آغشته‌ای (و در کربلا سر بریده شده‌ای) در حالی که عطشانی آبت نمی‌دهند ولب تشنه ای سیرابت نمی‌کنند و بااین حال (قاتلین تو) به شفاعت من امید وارند، خداوند در روز قیامت شفاعت مرا به آنها نرساند.

حبیبم ای حسین پدر و مادر و برادرت، مشتاق دیدار تو‌أند. پس امام حسین علیه السلام گریست. (تا آخر خبر)

ناگفته نماند چون رسول خدا علاوه براین که جریان کربلا را قبلًا از جبرئیل امین، کراراً شنیده بود، از نتیجه تصمیم قطعی فرزندش، در عدم بیعت به یزید نیز اطلاع داشت و می‌دانست که نهایت این کار به کجا

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۸۷

خواهد انجامید، بدینجهت حسینش را، از آینده آگاه ساخت، زیرا نتیجه بیعت نکردن با یزید مساوی بود با نابودی خود او و خاندانش

خروج شبانه

خروج شبانه در طول بیست و چهار ساعت بازهم مأمور فرماندار برای احضار امام به سراغ وی رفت، اما آن حضرت از ملاقات مجدد خود داری نمود «۱» و از مجموع این قرائن استنباط کرد که خطر جدی و خیلی شدید، اورا تهدید می کند و باید هرچه سریعتر تصمیم نهایی گرفته شود؛ با این شرایط پیش آمده، آیا امام میتوانست به نیروی نظامی متوسل شود یا بیعت کند و آزاد بگردد!؟

البته که، نه.

امام با همه ناراحتی فکری که از این حادثه تلخ دامنگیرش شده بود، و در فرصت کمی که داشت، توانست راه سومی را انتخاب کند.

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۸۸

یک راه عاقلانه و خردمندانه که از شخصیتی مانند او غیر از آن انتظار نمی‌رفت، و آن راه مقاومت و دفاع بود.

از آنجا که باید در راه دفاع تا ممکن است از فتنه و خون ریزی جلو گیری شود؛ تصمیم گرفت برای مدت نامعلومی از وطن خود مدینه، صرف نظر کند و بجائی برود که هم از خطر دور باشد و هم بتواند در آنجا اوضاع سیاسی را زیر نظر داشته و بررسی نماید،

برای این کار هیچ جائی مناسبتر از مکه نبود چون حرم الهی و مرکز جهان اسلام و دور از خطربود.

حضرت با افراد خانواده‌اش در تاریکی شب «۱»

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۸۹

مخفیانه، شهر مدینه را ترک نمود، و این آیه را که (حضرت موسی علیه السلام هنگام فرار از ترس فرعون، خوانده بود) می‌خواند:

فخرج منها خائفاً یترقّب قال ربّ نجّنی

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۹۰

من القوم الظّالمین «۱»

در حالی که (اطرافش را می‌پائید) از شهر؛ هراسان بیرون رفت و گفت: خدایا مرا از گروه ستمگران رهائی بخش (و نجاتم ده).

پرده تاریک شب مانع از آن بود که دژخیمان اموی، خروج حضرت را ببینند چون آنها احتمال نمی‌دادند که امام با برادران و نزدیکان شجاعی که دارد، شهر را ترک گوید و از زیر سلطه آنان دور شود و گرنه پیرامون خانه امام مأمور می‌گماردند و از خروج آن حضرت ممانعت بعمل می‌آوردند.

برادرش عمر أطرف، هنگام خروج، به امام علیه السلام گفت:

(برادر) از عمویم امام حسن شنیده‌ام که أمیرمؤمنان علیه السلام کشته شدن تورا خبر داده است، پس خیر و صلاحت در آن است که با یزید بیعت کنی!.

امام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر کشته شدن مرا به پدرم

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۹۱

خبر داده و اینکه تربت من نزدیک تربت او خواهد بود.

(برادر!) آیا گمان می‌کنی آنچه را که تو می دانی من نمی‌دانم؟! (و آیا خیال می کنی گفته آن بزرگان به وقوع نخواهد پیوست و اخبار غیبی آنان پیش نخواهد آمد!).

من ابداً به پستی تن درنمی‌دهم؛

باید (مادرم) فاطمه درحالی باپدرش ملاقات کند، که به خاطر اذیّت و آزاری که (بعد از او) از امّت، به ذرّیّه‌اش رسیده است، شکایت نماید و از ورود آنها به بهشت، ممانعت به عمل آورد. «۱»

برادر دیگرش محمد حنفیّه پیشنهادهائی کرد و اصرار ورزید که (به خاطر دفع خطر از خود و اهل بیتش اگر چه در) ظاهر به یزید بیعت کند ولی به صورت زیر زمینی فعّالیّت نماید. در پاسخ او فرمود: فأین أذهب پس به کجا روم؟! گفت: به مکه و اگر در آنجا نیز مزاحم

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۹۲

تو شدند، سر به کوه وبیابان بگذار و یا شهر به شهر بگرد تا ببینی کار به کجا منتهی می‌شود «۱» و بگونه‌ای به استقبال کارها برو که مشگلتر از پشت کردن به آن نباشد (و پشیمانی ببار نیاورد.) «۲»

در پاسخ برادرش فرمود: ای برادر! اگر در دنیا پناهگاه و آرامگاهی برای من نباشد، باز من به یزید بیعت نمی‌کنم که (حکومت ناحق او را تأیید و امضاء نمایم)

در این حال محمد گریه کرد (چون می‌دانست بیعت نکردن امام مساوی است با شهادت او)

امام فرمود: برادر خدا جزای خیرت دهد من به مکه عزیمت می‌کنم و ... «۳»

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۹۳

ام سلمه زن رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد «۱» و گفت: من از رسول خدا شنیدم که فرمود: فرزندم حسین در سرزمین عراق در زمین کربلا- کشته می‌شود و از خاک آن، برایم داده است که آن را در شیشه نگهداری می کنم. امام فرمود: یا أمّاه وأنا أعلم أنّی مقتول مذبوح ظلماً و عدواناً و قد شاء اللّه عزّ و جلّ أن یری حرمی و رهطی مشرّدین و أطفالی مذبوحین مأسورین مقیّدین و هم یستغیثون فلا یجدون ناصراً قالت ام سلمهٔ واعجبا فأنّی تذهب و أنت

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۹۴

مقتول ای مادر،! من هم می‌دانم که کشته می‌شوم و سرم مظلومانه، از تنم جدا می‌شود و خدای عزّ و جلّ این طور خواسته که حرم و تبارم را، رانده شده و بچه هایم را سربریده و اسیر و به زنجیر کشیده شده، ببیند، (چون حفظ و حراست از اسلام و بقای دین این را می‌طلبد)

در حالی که فریاد استغاثه آنها بلند می شود (کسی به به فریاد آنها نمی رسد و) یاوری نمی‌یابند (که از خود دفاع کنند).

ام سلمه گفت: ای وای، جای تعجب است (با اینکه اینهارا می‌دانی) پس به کجا می‌روی،! می‌روی که کشته شوی؟! فرمود: اگر امروز نروم فردا و پس فردا می‌روم بخدا از مرگ گریزی نیست. من روز و ساعتی که کشته می‌شوم و محلی که در آن دفن می‌شوم، می‌شناسم همان طور که تورا می‌شناسم، و به آنجا نگاه می کنم، همچنانکه به تو نگاه می کنم.

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۹۵

مادر!، دوست می‌داری مدفن و آرامگاه خود و یارانم را به تو نشان دهم. ام سلمه گفت: بلی.

امام تربت خود و اصحابش را به او نشان داد «۱» سپس (با اعجاز امامت) مشتی از خاک کربلا برداشت و به ام سلمه داد و به او سفارش کرد آن را در شیشه‌ای نگهدارد هر وقت دید آن خاک، خون شده پس بداند که امام به شهادت رسید ام سلمه روز عاشورا دید خاک هر دو شیشه تبدیل به خون و خون از آن دو می‌جوشد و فوران می کند. «۲»

(موقع حرکت امام علیه السلام) زنان و دختران بنی هاشم ناله

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۹۶

سر دادند و امام آنها را امر به سکوت کرد و فرمود: شما را به خدا این کار را نکنید (صدای خود را بر خلاف رضای خدا و رسولش، بلند نکنید که دشمن خبردار شود و از رفتن ما جلوگیری نماید) گفتند: چگونه گریه نکنیم الان برای ما مانند روزی است که پیامبر و علی و فاطمه و حسن و زینب و ام کلثوم (دختران رسول خدا) از دنیا رفتند و ... «۱»

عبد اللّه بن عمر هم اصرار داشت حضرت در مدینه بماند امام فرمود: ای عبد اللّه از خواری دنیاست که سر یحیی بن زکریا را به زنا کاری از زناکاران بنی اسرائیل هدیه کنند و سر مرا هم به زنا کاری از زناکاران بنی امیه هدیه خواهند برد!.

آیا ندانسته‌ای که بنی اسرائیل میان طلوع صبح تا طلوع خورشید هفتاد نفر از انبیا را کشتند و همان روز هم به

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۹۷

طور عادی مشغول کسب و کار خود شدند کأنّه چیزی به وقوع نپیوسته (و آب از آب تکان نخورده) است.

خداوند برای مجازات آنها شتاب نکرد ولی بموقعش آنها را به سختی گرفت و با قدرت تمام از آنها انتقام کشید و به سزای اعمالشان رسانید. «۱»

عبد اللّه فهمید که امام تصمیم جدی گرفته که مدینه را ترک نماید گفت: یا أباعبداللّه اکشف لی عن الموضع الّذی لم یزل رسول اللّه یقبّله منک فکشف عن سرّته فقبّلها ثلاثاً و بکی «۲» فقال علیه السلام له: اتّق اللّه یا ابا عبدالرحمن لا تدعن نصرتی «۳»

ای اباعبدالله محلی را که پیغمبر دائماً آنجارا می‌بوسید برایم باز کن.

امام نافش را باز کرد پسر عمر، سه مرتبه ناف امام را

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۹۸

بوسید و گریه نمود. امام فرمود: ای اباعبد رحمان از خدا بترس، یاری کردن مرا از دست نده (از کمک کردن من خود داری منما).
اما آن بی سعادت با اینکه با چشم خود دیده بود، پیامبر با حسین علیه السلام چه رفتارهائی داشت، باز زندگی پنج روز دنیا را با سعادت همیشگی معاوضه کرد و به نور دیده رسول خدا صلی الله علیه و آله (پشت کرد و) کمک ننمود. أللّهمّ اجعل عواقب امورنا خیراً آمین

شب یکشنبه دو روز به آخر ماه رجب، امام شبانگاه از مدینه به سوی مکه حرکت نمود و روز جمعه سوم شعبان به مکه وارد شد و این آیه را تلاوت فرمود ولمّا توجّه تلقاء مدین قال عسی ربّی أن یهدینی سواءالسّبیل «۱»

و در خانه عباس بن عبدالمطلب سکونت کرد. «۲

نامه های فراوان

نامه های فراوان کوفیان که از جریان ورود امام به مکه اطلاع یافتند، شروع به فرستادن دعوت نامه‌های فراوان کردند، هر نامه از سوی یک یا چند نفر نوشته می‌شد که امام را با اصرار زیاد و با عناوین گوناگون مانند اینکه، ای فرزند رسول خدا ما پیشوا نداریم، از نعمان فرماندار یزید، اطاعت نمی‌کنیم، به خدا قسم، نه به نماز جمعه او حاضر می‌شویم و نه به نماز جماعت او می رویم و ...، امام را برای سفر به کوفه تشویق وترغیب می‌کردند.

نامه‌ها طوری به سوی امام سرازیر شد حتی دریک روز

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۱۰۰

ششصد نامه رسید تا دوازده هزار (یا هیجده هزار «۱») نامه، رویهم انباشته شد و مضمون همه آنها در خواست تعجیل در حرکت به سوی کوفه و به دست گرفتن زمام امور کشور بود، امام به هیچ یک از این نامه‌ها جواب نداد و آخرین نامه که به خدمت امام رسید از شبث بن ربعی و حجار بن ابجر و یزید بن حارث و عزرهٔ بن قیس و عمرو بن حجاج و محمد بن عمیر بن عطارد بود (که بعدها همه اینها از سرکردگان و فرماندهان لشگر عمر بن سعد در کربلا بودند) و در این نامه نوشته بودند مردم بی صبرانه در انتظار ورود شما به کوفه به سر می برند.

«فالعجل العجل یابن رسول اللّه، فقد اخضرّت الجناب و أنیعت الثّمار و أعشبت الأرض و أورقت الأشجار فاقدم اذا

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۱۰۱

شئت فانّما تقدم علی جند مجنّدهٔ «۱»

پس بشتاب بشتاب ای پسر رسول خدا همه جا سبز گشته و میوه‌ها رسیده و زمین پر از گل و گیاه شده و درختان، برگ در آورده است پس اگر خواستی بیا البته (از بابت کمک و سرباز نگران مباش چون) می‌آیی به سوی ارتشی که آماده کارزارند» در صورت بروز جنگ، قشون مجهّز و جواب گو داری وقتی که خورجینها از نامه‌های اهل کوفه پر شد حضرت در پاسخ آن همه نامه‌ها به یک نامه اکتفا نمود.

من از مضمون نامه‌های شما و آنچه که درخواست کرده‌اید و چگونه اظهار محبت نموده‌اید، اطلاع یافتم و من برادر و پسر عمو و مورد اعتماد از اهل بیت خودم، «مسلم بن عقیل» را به سوی شما گسیل داشتم تا واقعیت کار شما را به من گزارش دهد.

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۱۰۲

کیفیت اجتماع (و وفاداری شما را بر رسی کرده به اطلاع من برساند) اگر گواهی داد که گفتارشما با کردارتان یکی است، به اطلاع من برساند و به خواست خدا من هم، به سوی شما خواهم آمد. «۱»

بـا دقت در نوشـته امـام برای ما روشن می‌شود که آن حضـرت هیچوقت جانب احتیاط را از دست نـداده است، و ماننـد دنیا طلبان و تشـنگان قـدرت و ریاست با عجله و شـتابان به سوی کوفه حرکت نکرد بلکه تا نماینـده مورد اعتماد و پسـر عمویش جریانها راتأیید نکرده بود، به آن همه نامه‌هـا و نویسـندگان آنهـا، اعتمـاد و اعتنـائی نـداشت و به اظهـار فـداکاری و جـان نثـاری کوفیان ترتیب اثر نمی‌داد و به سوی کوفه حرکت نمی کرد

اعزام مسلم علیه السلام

اعزام مسلم علیه السلام امام علیه السلام مسلم بن عقیل علیه السلام را با همراهی قیس بن مسهر صیداوی، و عمارهٔ بن عبد اللّه سلّولی و عبـدالرّحمن بن عبـد اللّه أزدی به سوی کوفه اعزام نمود و دسـتور داد بـا دقت اوضاع اهل کوفه را زیر نظر گرفته و اجتماع آنها را بررسی نماید اگر کردارشان را برابر گفتارشان دید، هر چه زودتر امام را مطلع سازد. «۱»
حضرت مسلم علیه السلام نیمه ماه رمضان مکه را از راه مدینه به سوی کوفه ترک نمود. سر راهش، به حرم رسول خدا
فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۱۰۴
صلی الله علیه و آله وارد شد و بستگان خود را وداع گفته «۱» و دو نفر بلدچی از طائفه قیس، برداشت و به سوی کوفه حرکت نمود. متأسّـفانه بلدچی‌ها راه را گم کردند و از تشـنگی جان باختند در لحظات آخر سـمت کوفه را تشـخیص دادند و اشاره نمودند که از این سمت بروید!. «۲»
مسلم رضی الله عنه با هزاران زحمت خود را به محلی که آب داشت رسانید و آرامش خود را باز یافت.
جریـان را به امـام نوشت و اجـازه خواست برگردد ولی بعـد از چنـد روزی نـامه امام به دست او رسـید که بی درنگ به سوی کوفه حرکت کند، او هم بدون معطلی حرکت نموده و روز پنجم شوال به کوفه وارد شد «۳» و
فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۱۰۵
در خانه مختار بن ابی عبیده ثقفی نزول کرد. «۱»
مردم کوفه به گونه‌ای، به سوی حضـرت مسـلم علیه السلام هجوم آورده و به امام بیعت کردند که تعداد آنها به هیجده هزار نفر «۲» یا بیست و پنج هزار نفر «۳» و یا برابر حدیث شعبی به چهل هزار نفر «۴» و یا طبق نامه خود حضرت مسلم علیه السلام به امام (که در ذیل می‌آید) به صد هزار نفر رسید

نامه مسلم

نامه مسـلم حضـرت مسـلم علیه السـلام نامه‌ای به عابس بن ابی شبیب شاکری داد که خیلی سـریع به امام برساند و آن حضرت را از جریانات کوفه مطلع ساخت و دعوت نمود که هر چه زودتر به سوی کوفه رهسپار شود. «۱»
این نامه بیست و هفت روز پیش از شهادت او بود «۲»
مقـداری از نامه‌هـای اهـل کوفه را نیز به پیوست نـامه خود ارسـال نمود و نوشت: عجّل القـدوم یابن رسول اللّه فإنّ لک بالکوفه مأهٔ ألف سیف فلا تتأخّر «۳» انّ الرّائد لا یکذب
فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۱۰۷
أهله انّ جمعَ أهل الکوفهٔ معک فأقبل حین تقرأ کتابی والسّلام «۱»
بشتاب ای فرزند رسول خدا، یکصد هزار نفر شمشیر زن برای یاری تو آماده کار زارند؛
پس تأخیرنکن، هیچوقت شـخص امین به اهلش دروغ نمی گوید (آنچه می گویم حقیقت است،) اکثریت قریب به اتفاق مردم کوفه

آمادۀ پشتیبانی از شما هستند پس نامه مرا که خواندید فوراً به سوی کوفه حرکت کنید.
آیا می‌توان گفت: این گزارش مسلم از روی طغیان احساسات بوده است؟!
آیا اینکه او پس از نزدیک چهل روز تحقیق نتوانسته بود از اوضاع سیاسی و اجتماعی کوفه آگاه گردد و آنچه نوشته بود سطحی و بی ارزش بوده است؟!
امام بعد از رؤیت این نامه چه عذری داشت که از حرکت خود داری کند. ولی باز شتاب نکرد تا .

دژخیمان در لباس احرام

دژخیمان در لباس احرام خبرهای گوناگون از اوضاع کشور به امام می‌رسید که روز به روز تکلیف امام را سنگین تر می‌کرد.
مانند این خبر که یزید گروهی از گارد مخصوص خود را با فرماندهی عمرو بن سعید بن عاص به عنوان حاجی و زائر به مکه اعزام داشته و به آنها دستور أکید داده است که، امام را در اولین فرصت، دستگیر کرده همراه خود به شام ببرند و اگر نتوانستند در همانجا به قتل رسانده و سرش را بفرستند. «۱»
امام پس از شنیدن این خبر، حج خود را تبدیل به إفراد
فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۱۰۹
نمود و آماده بیرون رفتن از مکه شد تا در حرم الهی خونریزی نشود «۱». چون مأمورین اعزامی یزید، پس از ورود حتماً برای دستگیری امام، اقدام عملی می‌کردند و امام نیز از خود دفاع می‌نمود در نتیجه این دفاع، خون ریزی شروع شده و احترام حرم خدا برداشته می‌شد.
این پیشامدها دست به دست هم داده، در روز هشتم
ذیحجه، امام را «۲» مجبور به خروج از مکه نمود

امّابه کجا!!!

امّابه کجا!!! زمین با این وسعت را، به آنحضرت و خاندانش تنگ کردند؛ دیگر هیچ جائی برای او امن نبود و هیچ گوشه‌ای از این کره خاکی برای خود او و اهل و عیالش امنیت نداشت؛ چون یزید که حتّی برای رسیدن به
فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۱۱۰
مقصود شوم خود، آماده خونریزی در حرم امن الهی بود، مگر اجازه می‌داد که امام در جائی اگرچه در دور دست ترین نقطه زمین، اسکان یابد و راحت زندگی کند
بدینجهت امام تصمیم گرفت به کوفه برود، زیرا در آنجا بنا به نوشته سفیر و نائبش حد أقل یکصد هزار شمشیر زن آماده داشت و طبق تکلیف شرعی که متوجه او شده و بنا به مجاری طبیعی که پیش آمده بود، باید هم به کوفه می‌رفت.
گو اینکه در واقع کارها با مرور زمان صورت دیگری به خود می‌گرفت و امام نیز با علم موهبتی از پایان کار آگاهی کامل داشت؛ اما آیااین علم به واقع، تکلیف ظاهری و شرعی او را ساقط می‌کرد؟! آیا واقعاً کوفیان در روز رستاخیز از امام، دست بر می‌داشتند مخصوصاً در داد گاهی که آنها را به زیر سؤال می‌برد که چرا از یزید تبعیت کردند و او را برای امامت خود برگزیدند؟!
آیا جواب نمی‌دادند که خدایا! ما فرزند پیامبرت را به
فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۱۱۱
امامت دعوت کردیم و هزاران نامه و قاصد به سویش فرستادیم اما قبول نکرد و نیامد پس از روی ناچاری، به یزید رو آوردیم.

آیا امام می‌توانست در پاسخ آنها بگوید: اگر من به کوفه می‌آمدم مرا می‌کشتید! آن وقت کوفیان نمی‌گفتند که «ای حسین!» تو می‌آمدی و آنهمه هواخواهانت را زیر بال و پرت می‌گرفتی و مانند جد و پدر و برادرت، آماده کار زار می‌شدی آنوقت بود که هر چه پیش می‌آمد با جان و دل می پذیرفتیم، مگر راهی بجز شهادت که بالاترین مقام و والاترین درجه بندگی بود، چیز دیگری نصیبت می شد آیا حضرت در مقابل این سؤال چه جوابی داشت؟!

وانگهی چنانچه قبلًا نیز گفتیم آنهائی که قیام امام را برایش ایراد می‌گیرند، اگر به جای دیگر می‌رفت و کشته می‌شد، آیا همانها نمی‌گفتند: امام چرا به خواسته آن همه مردم اعتنانکرده و بها نداد و چرا به سوی آنها

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۱۱۲

نرفت تا یاریش کنند و چرا با آن همه فضایل که داشت مردم را، سر خود رها ساخت و رهبری نکرد؟! آن وقت چه پاسخ قانع کننده می شیدند؟!

آخرین خطبه در مکه

آخرین خطبه در مکه امام علیه السلام بعد از آنکه تصمیم گرفت از مکه خارج شود این خطبه را در میان جمعی، ایراد فرمود: ألحمد للّه و ماشاء اللّه و لا قوّة إلّا باللّه و صلّی اللّه علی رسوله، خطّ الموت علی ولد آدم مخط القلادة علی جید الفتاة و ما أولهنی الی أسلافی اشتیاق یعقوب الی یوسف و خیر لی مصرع أنا لاقیه کأنّی بأوصالی تقطعها عسلان الفلاة بین النّواویس و کربلاء فیملأنّ منّی أکراشاً جوفاً و أجربة سغباً لامحیص عن یوم خط القلم، رضااللّه رضانا أهل‌البیت نصبر علی بلائه و یوفینا أجور الصّابرین لن تشذ عن رسول اللّه لحمته بل هی مجموعة له فی

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۱۱۳

حضیرة القدس تقرّ بهم عینه و ینجز بهم وعده ألا و من کان فینا باذلًا مهجته موطناً علی لقاءاللّه نفسه فلیرحل معنا فإنّی راحل مصبحاً إن شاء اللّه تعالی «۱»

سپاس خدا را و هر چه خدا خواست (همان خواهد بود) قدرتی بالاتر از قدرت او نیست و درود خدا بر محمد و اولاد او باد؛ مرگ به گونه ای بر اولاد آدم نوشته شده (و حلقه زده است) همانند گردن بند دختران جوان به گردن آنها. چقدر دیدنِ گذشته گانم مرا واله و مشتاق خود نموده؛ مانند شوق دیدن یعقوب یوسف را، برای من آرامگاهی را اختیار کرده اند که آن را خواهم دید؛ کأنّه (أحشاء) و وصله‌های تنم را در میان نواویس و کربلاء، درنده‌های بیابان می‌درند و از پاره های تنم، شکمهای خود را سیر می کنند و چینه دانهای خود را پر

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۱۱۴

می‌نمایند آنچه را که در «روز ازل» قلم نوشته، چاره‌ای (جز تسلیم) نیست (یعنی در روز ازل معلوم بود که من به یزید بیعت نخواهم کرد و برابر وظیفه شرعی ام به خاسته او تسلیم نخواهم شد و نتیجه آن به شهادت رسیدن من و یارانم و اسارت اهل بیتم خواهد بود و این صحنه در قلم ازل جاری شده و الآن مصداق پیدا می کند و به منصه ظهور می‌رسد در این صورت) رضای ما اهل بیت، رضای خداست و بر امتحانهایش شکیباییم و پاداش شکیبایان را برای ما می‌دهد هیچ تکه‌ای از گوشت رسول خدا برایش پنهان نمی‌ماند بلکه همه آنها در حضیرة القدس، پیش او گرد خواهد آمد که با آنها چشمانش روشن و وعده های (بهشتی که داده) برایشان خواهد داد.

آگاه شوید هر کس آماده فداکاری برای ما و به دیدار خداوند، مشتاق است پس با ما کوچ نماید، من فردا صبح به خواست خداوند آماده حرکتم

گفتگوی امام با حُر

گفتگوی امام با حُر امام علیه السلام در منزل شراف با حرّبن یزید ریاحی ملاقات کرد و دوبار برای آنها سخنانی ایراد نمود و موعظه‌ها کرد و فرمود: إنّها معذرهٔ الی اللّه عزّ وجلّ و إلیکم وإنّی لم آتکم حتّی أتتنی کتبکم و قدمت بها رسلکم أن أقدم علینا فانّه لیس لنا امام و لعلّ اللّه أن یجمعنا بک علی الهدی فان کنتم علی ذالك فقد جئتکم فاعطونی ما أطمئنّ به من عهودکم و مواثیقکم وإن کنتم لمقدمی کارهین إنصرفت عنکم الی المکان الّذی جئت منه إلیکم فسکتوا جمیعاً «۱»

این آمدن من عذری است در برابر خدا و شما

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۱۱۶

(فردای قیامت نگویید که خدایا ما حسین را دعوت کردیم او اجابت نکرد و ناچاراً به سوی یزید رفتیم) من خود سرانه نیامده‌ام نوشته‌های شما با فرستادگانتان به طرف من سرازیر شد که، به سوی ما بیا و ما امامی نداریم شاید خداوند به وسیله شما، مارا گرد هم آورد و هدایت نماید (و خلافت را به مرکز اصلی‌اش برگرداند) اگر آنچه که نوشته‌اید سر قولتان استوار هستید دوباره با من عهد و پیمان ببندید و اگر از آمدن من کراهت دارید (و پشیمانید) بر می‌گردم به جائی که از آنجا آمده‌ام، در این حال همگی ساکت شدند و جوابی ندادند.

دوباره مشابه آن گفتار را بعد از نماز تکرار نمود، حرّ گفت: من از جریان نامه‌ها بی اطلاعم، حضرت دستور داد خورجینهای پر از نامه کوفیان را آوردند، حر گفت:

من از نامه نویسها نیستم من از تو دست بر نمی‌دارم تا به ابن زیاد تحویلت دهم.

حضرت فرمود: در این صورت مرگ به تو نزدیکتر است

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۱۱۷

سپس دستور داد یارانش سوارشده و کجاوه های بانوان را به سوی حجاز برگردانند که حرّ به شدت از برگشتن امام مانع شده و جلو گیری کرد.

گفتگوهای زیاد رد و بدل شد امام اصرار در برگشتن داشت و حر برای بردن به کوفه.!

در آخر توافق نمودند که راه میانه‌ای انتخاب نمایند نه به کوفه منتهی شود و نه به مدینه؛ حُر نامه‌ای به ابن زیاد بفرستد و کسب تکلیف نماید.

جواب نامه در کربلا به دست حر رسید به او دستور اکید داده بود که عرصه را بر حسین تنگ نماید تا دستور ثانوی برسد «۱».

با دقت در مطالب بالا روشن می‌شود که امام علیه السلام تا چه اندازه سعی داشت از دست حر خلاص شده و خود را از دام آنها برهاند و از تیر رس آنها کنار رود اما موفق نش

پیشنهاد به ابن سعد

پیشنهاد به ابن سعد هنگامی که امام مشاهده نمود قشون ابن زیاد پشت سرهم به دشت کربلا سرازیر و به یاری ابن سعد می‌شتابند و آن دشت آکنده از بلا را پر نموده اند، کسی را به سوی ابن سعد فرستاد که می‌خواهم با تو ملاقات نمایم. شبی باهم نشسته و به طور خصوصی، گفتگوی زیاد کردند.

این جلسه بدرخواست امام تشکیل شد (دقت کنید) مذاکرات محرمانه طرفین خیلی طول کشید «۱» دو بار یا سه بار دیگر هم جلسه سری تشکیل یافت و مذاکرات دنبال شد تا به نتیجه مطلوب برسد.

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۱۱۹

در اینجا چند مطلب مسلم است.

۱- مذاکرات با پیشنهاد امام حسین علیه السلام شروع شد.

۲- امام با علاقه شدید، مذاکرات را دنبال کرد و از این رو سه یا چهار بار، جلسه سرّی تشکیل داد.

۳- طرفین از نتیجه مذاکرات راضی بودند.

۴- در این جلسه مذاکرات مقدماتی صلح دنبال شد و امام بقدری پشتکار و حسن نیت و جوانمردی از خود نشان داد که سر انجام مذاکرات نتیجه مثبت داد.

عمر بن سعد پیشنهاد امام را پذیرفته و از نتیجه مذاکرات خوشحال بود؛ به خیمه‌اش برگشت و خلاصه مذاکرات را بدینگونه برای عبیداللّه زیاد نوشت و منتظر جواب ماند.

أما بعد فإنّ اللّه قدأطفأ النّائرة، و جمع الکلمة، و أصلح أمر هذه الأمّة، هذا حسین قد أعطانی أن یرجع إلی المکان الّذی منه أتی، أو یسیر إلی ثغر من الثّغور، فیکون رجلًا من المسلمین له ما لهم و علیه ماعلیهم، أو أن یأتی

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۱۲۰

أمیرالمؤمنین یزید فیضع یده فی یده فیری فیما بینه و بین رأیه، وفی هذا لک رضیً و للأمّة صلاح «۱»

اما بعد خداوند آتش (جنگ را) خاموش کرد و خواسته طرفین را برآورده ساخت، و کار مسلمانهارا اصلاح نمود، اینک حسین به من قول داده است که (اگر اجازه دهیم به جائی که از آنجا آمده است برگردد، یا به یکی از سرحدات برود، و فردی از افراد مسلمانها باشد، هر ضرر یا خیری به آنها متوجه شود شریک آنهاباشد، یا دستش را به دست یزید گذارد هر تصمیمی گرفت، بپذیرد پس رضایت تو و صلاح امت در آنست «۲»

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۱۲۴

پیشنهاد امام بقدری خیر خواهانه و از روی حسن نیت بود که ابن زیاد را تحت تأثیر قرار داد و او با همه عنادی که داشت در اول امر رأی موافق داد و گفت:

«ما أرانی الّا مُخَلّ سبیله یذهب حیث یشاء «۱»

رأی من این است که او را آزاد بگذارم هر جا خواست برود. ولی شمر او را از این رأی منصرف کرد «۲»

می‌بینیم امام علیه السلام با هر وسیله‌ای ممکن می‌خواست کارها را فیصله داده و آنگونه که به صلاح اسلام و مسلمانها است خاتمه دهد و از آن ورطه هولناک خود و اهل بیت را برهاند اما دژخیمان جز بیعت و یا کشته شدن به‌چیز دیگری رضایت نمی دادند که ندادند

با قرآن در میدان

با قرآن در میدان روز عاشورا امام علیه السلام در مراحل مختلف چندین بار خود را به کوفیان معرفی کرد و سبب تجمع آنها را پرسید و مکرراً خطبه‌ها خواند تا اینکه کار به جائی رسید که: رکب فرسه وأخذ مصحفاً و نشره علی رأسه ووقف بإزاء القوم و قال: یا قوم انّ بینی و بینکم کتاب اللّه و سنّة جدّی رسول اللّه ثمّ استشهد هم عن نفسه المقدسة وما علیه من سیف النّبیّ صلی الله علیه و آله ودرعه و عمامته الخبر «۱»

(در یکی از خطبه‌ها چنین آمده است که)

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۱۲۶

سواراسب شده و قرآنی را گرفته بالای سرش باز نمود و در برابر آنها ایستاد و فرمود: ای قوم میان من و شما کتاب خدا و سنت جدم رسول خدا حاکم باشد.

سپس از آنها استشهاد نمود که آیا این شمشیر و زره و عمامه پیغمبر نیست؟ (که در اختیار من است) همگی گفتند: بلی (تاآخر روایت) در این روایت و امثال آن به وضوح می‌بینیم که امام سعی می‌کرد با شناساندن خود و نشان دادن میراث پیغمبر و به میدان آوردن قرآن، آنها را از اقدام به جنگ منصرف نماید و متفرق سازد و اگر ممکن باشد از وقوع آن مصیبت عظمی، جلو گیری نماید و با دلایل و برهان آنها را محکوم کند و نگذارد برای آنان، عذری و بهانه ای باقی بماند (مانند پدر بزرگوارش که در جنگ جمل برای جلو گیری از جنگ به وسیله یک جوان به نام مسلم مجاشعی قرآن را فرستاد تا در میان دو لشگر آنها را دعوت به حکم قرآن نماید.

اورا با تیر زدند وشهید کردند

از من دست بردارید

از من دست بردارید امام علیه السلام در جاهای متعدد، به آنها پیشنهاد نمود، اگر از نوشته‌هایشان پشیمانند از او دست بردارند تا بر گردد!.

۱- هنگام ملاقات با لشگر حُر فرمود: اگر از آمدن من ناراحتید از من دست بردارید تا به جائی که از آنجا آمده‌ام بر گردم. همگی ساکت شدند. «۱»

۲- عمر بن سعد نماینده‌ای نزد امام فرستاد که بپرسد برای چه آمده است؟

امام فرمود: مردم کوفه از من دعوت به عمل آورده‌اند

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۱۲۸

که به کوفه بیایم فأمّا اذ کرهتمونی فأنا؛ أنصرف عنکم «۱»

اگر از آمدنم خوشنود نیستید (و برای پذیرشم آمادگی ندارید از شما منصرف می شوم و (بر می گردم).

۳- در مذاکرات شبانه با ابن سعد یکی از پیشنهادهایش این بود که از آنجا به مدینه یا به سرحدی از سرحدات بر گردد.

با دقت در نمونه‌های بالا، معلوم می‌شود که امام علیه السلام برای جلو گیری از برخورد نظامی، کوشش فراوان کرد و مذاکرات مقدماتی صلح را چند نوبت انجام داد تا آنجا که عمال حکومت را تا آستانه صلح قطعی پیش برد «۲» ولی متأسّفانه نتوانست نتیجه مطلوبی به دست آورد

۱۰ نبود چاره، جز قیام

۱۰ نبود چاره، جز قیام آراء و نظر دانشمندان در باره حادثه کربلاء بر دو گونه است ۱- امام در مقابل ارتش یزید قدرت مقابله نداشت ۲- امام دارای نیروی برابر بلکه بیشتر بود

نیروی نابرابر

نیروی نابرابر در آغاز این بخش، اسامی و گفتار چند نفر از دنشمندان که به باورآنها، امام در برابر یزیدیان به اندازه کافی، قدرت دفاعی نداشت، آوردیم علاوه بر آنهانظر چند تن دیگر را در پی، می‌آوریم.

شیخ عبدالباقی یکی از علمای دانشگاه الأزهر مصر

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۱۳۰

می نویسد: «امام حسین علیه السلام عاقبت بین و دور اندیش بود و هر چیز را به حق و از روی صحت و دقت ارزیابی می کرد. قیام او علیه یزید که نصف کره زمین در فرمان حکومت او بود و نیم میلیون ارتش در اختیار داشت با توجه به قدرت نظامی او و با علم به اینکه خودش سپاه و یاوری ندارد، انجام گرفت.

و نیز اهل عراق را می‌شناخت همانهائی هستند که پدرش را تنها گذاشتند، خلاصه از همه اوضاع و احوال (سیاسی و اجتماعی و نظامی) اطلاع کافی داشت.

قیام او برای حفظ آبرو و شرافت اسلام بود که حکومت یزید آن را هدر کرده و کرسی خلافت را با زور اسلحه و خُدعه و رشوه، غصب کرده است.

حسین قیام کرد، او اول جوانمرد اسلام در آن عصربود که مسؤل حفظ میراث و احکام اسلام بعد از پدر و برادرش بود؛ ممکن نبود از عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله مرد مجاهد و شخصیت با ایمان و با غیرتی باشد و آنهمه

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۱۳۱

تجاوز و اهانت به اسلام را ببیند و سکوت نماید و چشم بپوشد.

قیام کرد تا ستمگر را ستمگر بگوید، قیام کرد تا به فیض شهادت برسد. قیام کرد تا حق را پیروز و باطل را مغلوب سازد «۱»

امام تصمیم قطعی گرفته بود که با یزید بیعت نکند و به خوبی می‌دانست که اگر بیعت نکند، کشته خواهد شد و نیروی نظامی قوی و دهشتناك بنی امیه که با فساد عمومی و انحطاط فکری و بی ارادگی مردم و خاصّه اهل عراق تأیید می‌شد، او را از بین خواهد برد. «۲»

نویسنده دانشمند مصری «توفیق ابوعلم» می گوید: قیام امام علیه یزید، اقدامی بود که چاره‌ای جز آن نداشت و

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۱۳۲

امام ناگزیر باید این قیام را به انجام می‌رسانید زیرا بیعت یزید گناهی بود که هیچگونه تقیه‌ای آن را تجویز نمی کرد و هیچ عذری در آن پذیرفته نمی‌شد «۱»

جمعی از معاریف به عنوان خیر خواهی در راه بااوصحبت کرده و خطر این حرکت و نهضت را تذکر دادند ولی آن حضرت در پاسخ آنان فرمود: من بیعت نمی کنم و حکومت ظلم و بیداد را امضاء نمی‌نمایم و این را می‌دانم که به هر جا روم، و در هر جا باشم، مرا پیدا نموده وخواهند کشت و اینکه مکه را ترك می گویم برای رعایت حرمت خانه خداست که با ریختن خون من هتك نشود. «۲

نیروی برابر

نیروی برابر اگر کسی به روح فقهی اسلامی آشنا باشد، می‌داند که گرفتن حق (مگر در موارد خاصی) واجب است خصوصاً حقی که جنبه اجتماعی و عمومی داشته باشد و به سعادت و شقاوت امت مربوط باشد.

خلافت اسلامی که حق امام معصوم است پیش از آنکه حق شخصی باشد، جنبه عمومی و اجتماعی دارد؛ زیرا اگر خلافت در دست امام معصوم باشد جهان اسلام و امت اسلامی می‌تواند تحت رهبری وی گامهای بلندی در راه تکامل و ترقی بردارد.

به این خاطر بود که امیر مؤمنان علیه السلام بعد از جریان سقیفه کوشش فراوان نمود که حق خود که در واقع حق مسلّم جامعه مسلمانها بود، به دست آورد.

بدون شک اگر خلافت را تا آنجا که وظیفه‌اش ایجاب

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۱۳۴

می‌نمود، مطالبه نمی‌کرد، مسؤل بود و نمی‌توانست جواب خدارابدهد، اگرچه در مطالبه خود به مقصود نرسید؛ امام حسن علیه السلام هم تا پای خطر ایستادگی کرد

امام حسین علیه السلام نیز با شرائط پیش آمده بر خود واجب می‌دانست اسلام پایمال شده و امت ضربت خورده را با هر وسیله ممکن، از چنگال حکومت ضد اسلامی یزید برهاند و خلافت را به مرکز اصلی‌اش برگرداند.

در چنین شرائط و زمانی که از یک طرف حکومت تحمیلی یزید مقررات اسلام را یکی پس از دیگری زیر پا می‌گذارد و صدای استغاثه ستمدیدگان و مسلمانان رنج کشیده عراق به گوش امام می‌رسد و او را به فریاد رسی می‌خوانند و از سوی دیگر نیروهای داو طلب در کوفه انتظار او را می‌کشند، نیروهای ملی که دارای تعلیمات نظامی و جنگی بودند و با ورود امام به کوفه و تعیین فرماندهان، به صورت سپاه منظم و عظیمی درمی‌آمدند، نیروئی که بعضی از سران با عبارت «فاقدم

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۱۳۵

علی جند لک مجند» «۱»

«حرکت کن به سوی ارتش آماده» نوشته بودند و با امکان فراهم آوردن اسلحه آزاد که در آن زمان معمول و برای همه کس دردسترس‌بود، چنانکه در کوفه زیر نظر مسلم بن عقیل تهیه کردند.

آیا امام علیه السلام می‌توانست از تکلیف شرعی قیام سرپیچی نماید؟. «۲»

مؤرخان بزرگ شیعه و سنی می‌نویسند: اهل کوفه به امام حسین علیه السلام اطلاع دادند که یکصد هزار نفر از مردم کوفه آماده پشتیبانی از شما هستند»

حتی دانشمند رجالی معروف «شمس الدین ذهبی» می‌نویسد:

نمایندگان مردم کوفه دفتر و دیوانی به حضور امام آوردند که نام صد هزار نفر از طرفداران آنحضرت در آن

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۱۳۶

ثبت شده بود. «۱»

مرحوم شیخ طوسی رضی الله عنه می‌نویسد: مسلم بن عقیل از بیشتر اهل کوفه برای امام بیعت گرفته بود. «۲»

و از طرف دیگر رنجش مردم و لیاقت رهبری امام و عدم شایستگی یزید بر خلافت اسلامی و مساعدت افکار عمومی بر له امام و بر علیه یزید وو ...

زمینه را برای رهبری امام مساعد ساخته و امام را وادار می‌کرد تا در برابر افکار عمومی و در برابر قرآن کریم و اسلام عزیز احساس مسؤلیت نموده و تصمیم بر دادن جواب مثبت به تقاضای مردم بنماید.

بنا بر این در قیام امام اتمام حجت بطور دو جانبه وجود داشت یعنی تا روز ملاقات حُر، شرائط برای قیام و بر گرداندن خلافت اسلامی به مرکز اصلی‌اش فراهم آمده

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۱۳۷

و حجت خدا بر امام تمام شده بود، و همچنین قیام و اقدام مردانه آنحضرت حجت را بر مردم تمام کرد.

و این هم بر امام نقص نیست که پس از تحقیق کامل ظاهر آراسته مردم را حمل بر حقیقت کند و مصلحت خداوندی نباشد که از علم لدنّی و موهبتی استفاده کرده و از آن پیروی نماید.

دانشمند بزرگ سید مرتضی علم الهدی رضی الله عنه و رئیس فقهاء شیعه شیخ طوسی رضی الله عنه می‌گویند: از هنگامی که امام برای رفتن به کوفه آماده گشت، تا روزی که با حر بن یزید ریاحی ملاقات کرد، از نظر مجاری طبیعی، امکان داشت که در این

مبارزه پیروز شود و ریشه حکومت ظلم را بسوزاند «۱»

آنهائیکه می گویند «نیروی امام حسن علیه السلام بیش از امام حسین علیه السلام بود با این وصف صلح نمود» برخلاف

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۱۳۸

حقیقت است بلکه قضیه بر عکس است و هر کس تواریخ را بخواند (صحت ادعای مارا) می‌فهمد. «۱»

نظر دیگری که شاید کمی از این نظرها مترقیانه تر است نظر یکی از نویسندگان معاصر است.

او می گوید «امام حسین علیه السلام آن وقت تصمیم گرفت به کوفه برود که شرایط پیروزی نظامی برایش فراهم بود و ارتش داوطلب امام از نظر نیروهای آماده، از ارتش یزید ضعیف تر نبود و از نظر نیروهای در شُرُف تکوین، از ارتش یزید قوی تر بود، علاوه بر محبوبیت اجتماعی و لیاقت شخصی بی نظیری که آن حضرت داشت و یزید نداشت» «۲»

اما هنگامی که در منزل شراف با لشگر حُر روبرو شد و قضایا را وارونه دید و اصرار حُر را برای تسلیم، مشاهده کرد؛ و برای امام مسلّم شد، کوفیان بیعت

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۱۳۹

خود را شکسته اند؛

وظیفه دیگری به امام متوجه شد آنهم سعی برای بازگشت به حجاز بود و وقتی که از آن هم مأیوس شد سومین وظیفه، امام را وادار کرد تصمیم بر دفاع بگیرد اگرچه به شهادت منتهی شود.

از آن روز به بعد دفاع را (بااقسام گوناگونش) برای خود وظیفه دانست و به اجراء گذاشت.

روی این اصل، تا روز عاشورا کوشش فراوان نمود که این پیشامدها، با صلح و بدون خونریزی فیصله یابد اما دشمن از خواسته خود دست برنداشت و کوچکترین انعطافی از خود نشان نداد.

تا اینکه در نهایت با کاملترین قسمت دفاع (یعنی جنگ و فداکاری و شهادت) به پایان رسانید.

فعل و تصمیم امام علیه السلام هم نشانه آنست، که دفاع خود یک وظیفه مقدسی است و همه خردمندان به خوبی آن اذعان داشته بلکه در مواقع خاص رأی بر وجوب آن

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۱۴۰

داده‌اند، زیرا دفاع دوری جستن از مهلکه است نه واردشدن در مهلکه که بعضی‌ها آیه مبارکه ولا تلقوا را دستاویز قرار داده؛ خرده گیری می‌نمایند

دفاع

دفاع دفاع خود بر چند قسم است.

۱- دفاع از حقوق شخصی از قبیل مال و جان.

۲- دفاع از حقوق اجتماع.

۳- دفاع از عقیده و مرام.

و این نکته هم مسلّم است، در همه انواع دفاع (بلکه در قیام ابتدائی نیز) باید دو قاعده عقلی رعایت شود:

۱- آنچه که کم ارزش تر است فدای گرانبها تر شود.

۲- تا آنجا که ممکن است باید اقدامات طوری صورت گیرد که فتنه و خونریزی واقع نگردد مثلًا نقل مکان کرده و از محل خطر دوری جویند، یا جائی که ممکن است

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۱۴۱

به سنگری پناه برند، در این موارد نباید اقدام به خونریزی و کشتار شود بلی آخرین مرحله دفاع جنگ است که غالباً به خونریزی می‌انجامد.

در قیام دفاعی بر خلاف قیام ابتدائی اگر یک درصد هم احتمال پیروزی باشد جایز بلکه لازم است.

حتی اگر برشکست خود یقین کند، اما اطمینان دارد که ثمرات و منافع این شکست با کشته شدن، بیش از زیانهای آن خواهد بود که در این صورت، اقدام به چنین قیامی عاقلانه وگاهی لازم بشمار می رود.

اگر پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله اسلحه به دست گرفت و با عده کم در مقابل سپاه فراوان دشمن مقاومت کرد و با تسلیم خود، به حکومت استبداد و غصبی یزید مهر تأیید نزد، به حکم ضرورتِ دفاع، و به حکم وظیفه قانونی و وجدانی بود؛ زیرا امام به یقین می‌دانست اگر به ابن زیاد تسلیم شود راهی جز مرگ ذلیلانه نخواهد داشت و همان رفتاری را خواهد کرد که با مسلم بن عقیل نمود

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۱۴۲

چنانکه در روز عاشورا قیس بن اشعث (برادر محمد ابن اشعث که به مسلم علیه السلام امان داده بود) به امام گفت: به حکم ابن زیاد تسلیم شو و مطمئن باش خطری تو را تهدید نخواهد کرد! فرمود:

«أنت أخو أخیك أترید أن یطلبك بنی هاشم بأکثر من دم مسلم بن عقیل لا و اللّه لاأعطیهم بیدی اعطاء الذّلیل «۱» تو برادر همان محمدبن اشعثی که مسلم را امان داد ولی ابن زیاد او را کشت. تو هم مانند برادرت می‌خواهی مرا فریب دهی؛ تو می‌خواهی بنی هاشم علاوه برخون مسلم بن عقیل خون مرا هم از تو مطالبه نمایند، نه بخدا قسم دست تسلیم و ذلّت، به اینان نخواهم داد

بقای دین با شهادت

بقای دین با شهادت قبول شهادت در مواردی که جز با آن، دین خدا پایدار نمی‌ماند، یک امر شرعی و مطابق با موازین است و عقل و شرع آن را برای مصالح مهم تجویز می کند.

چه اشکال دارد شارع مقدّس در آنجا که ضرورت حکم می کند برای حفظ کیان اسلام و حراست از فرسودگی قرآن، کسی را به شهادت مأمور نماید هم او به فیض عظمای شهادت برسد و هم دین پایدار بماند و از هر گزندی محفوظ بماند.

چه اشکال دارد پیامبر صلی الله علیه و آله برای اقامه دین خود خطاب به امام حسین علیه السلام بگوید: «إنّ لك درجةٌ عنداللّه لن تنالها

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۱۴۴

الّا بالشّهادة «۱»

برایت نزد خدا مقامی است به آن نمیرسی مگر با شهادت».

درباره عظمت و اثر قیام امام حسین علیه السلام در بقای دین گفته شده است؛ من أنّ دین الإسلام کما أنّه محمّدی الحدوث فهو حسینیّ البقاء اسلام همانگونه که بوسیله پیامبر صلی الله علیه و آله پایه گذاری شد با قیام حسینی دوام پیدا کرده و پایدار می‌ماند «۲»

امام با اینکه پس از ملاقات با حُر، و شنیدن شهادت مسلم بن عقیل، از مجاری طبیعی بر شکست نظامی خود یقین داشت اما به یقین هم می‌دانست پیروزی نهائی با اوست و مجاهدتهای او و یارانش تا دنیا هست به بار خواهد نشست،.

با آگاهی کامل، از پیامد های ناگوار بعدی اگرچه به بذل

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۱۴۵

جان و حتی به استقبال از مرگ منتهی شود، تسلیم دشمن نگشت.

با تمامی مشکلات دست و پنجه نرم کرد تادین جد بزرگوارش را دوام بخشد و آن را از گزند دغلبازان نجات دهد و تمام مقاصد عالی انسانی را در جامعه اسلامی پیاده کند، وجدان به خواب رفته مسلمانهارا بیدار سازد و ماهیت بنی امیه رابر همگان روشن نماید.

خلاصه این که امام علیه السلام برای بر افراشته نگهداشتن پرچم اسلام و به اهتزاز درآوردن لوای قرآن غیر از قیام، و ایستادگی در برابر بوزینه بازان و رسوا ساختن آنان، راه دیگری نداشت.

قیامی که، نتایج مثبت آن تا دنیا هست باقی خواهد ماند و برای آزادمردان جهان در راه رسیدن به هدف درس آزادگی و مردانگی و از خود گذشتگی خواهد آموخت.

درسی که پس از گذشت قرنها مهاتما گاندی ها از مکتب او الهام گرفته و در باره نهضت حسینی چنین اظهار

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۱۴۶

دارند.

«ما راه حسین را یافتیم» من برای مردم هند چیز تازه ای نیاورده‌ام؛ فقط نتیجه‌ای راکه از مطالعات و تحقیقاتم در باره تاریخ زندگی قهرمانان کربلاـ به دست آورده بودم، ارمغان ملت هند کردم؛ اگر بخواهیم هند را نجات دهیم واجب است همان راهی را بپیماییم که حسین بن علی پیمود.» «۱»

اقبال لاهوری گوید:

بر زمین کربلا بارید و رفت

لاله در ویرانه‌ها کارید و رفت

رمز قرآن از حسین آموختیم

ز آتش او شعله‌ها اندوختیم

تار ما از زخمه‌اش لرزان هنوز

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۱۴۷

تازه از تکبیر او ایمان هنوز

تا قیامت قطع استبداد کرد

موج خون او چمن ایجاد کرد «۱»

و اما آیه شریفه لا تلقوا بأیدیکم إلی التهلکة «۲»

که بعضی آن را عنوان کرده و به عمل امام خرده می گیرند، دامنگیر کسانی است که خود را به هلاکت اندازند، نه به مقام والای شهادت نایل آیند؛ چون شهادت در زبان آیات و اخبار، هیچوقت هلاکت نامیده نشده است «۳»

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۱۴۸

زیرا مکتب «شهادت» یک حالت نیست، قتل مجاهد در دست دشمن نیست بلکه، خود یک «حکم» است، یک «حکم مستقلّ» غیر از «جهاد» و پس از جهاد.

وانگهی آیه فوق در باره کسانی نازل شده است که از دستگیری و یاری رساندن بر مستمندان و بیچارگان، خود داری نموده و دوری نماید که نتیجه‌ای جز، طغیان مستضعفین بر علیه مستکبرین و درنهایت به هلاکت رسیدن آنها را در پی نخواهد داشت، نه

اینکه شخصیتی برای بقاء دین خدا جان خود و جوانانش را بذل نموده وحیات آن را تضمین نماید؛ اصولًا استناد به آیه فوق درموارد دیگر، جز در شأن نزولش مقرون به صحت نیست، چون نزول آن در باره چیز دیگری است علاوه بر این، نهی در آیه شریفه مورد بحث، نهی ارشادی است نه مولوی، حکم عقل است نه حکم تعبدی و قانونی.

برای تفصیل بیشتر به کتابهای مربوطه، مراجعه شود

ابعاد قیام

ابعاد قیام حادثه کربلا را می‌توان از ابعاد مختلف مورد بر رسی قرار داد فقهی، ما فوق فقهی، اخلاقی، حماسی عرفانی واجتماعی و ... ما فقط به دو بُعد اولی اشاره می‌کنیم

۱ بُعد فقهی

۱ بُعد فقهی (جنبه تکلیفی و عمل به وظیفه شرعی)

تردیدی نیست، امام حسین علیه السلام در شرائطی که پیش آمده و برجامعه حکم فرما بود، بیعت با یزید را حرام و امر به معروف و نهی از منکر را واجب می‌دانست و سکوت در برابر یزید را موجب نابودی اسلام تلقّی می‌کرد، و بظاهر بر خود امام علیه السلام نیز حجت تمام شده

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۱۵۰

بود و باید به کوفه سفر می‌کرد «۱» و از جنبه فقهی به وظیفه شرعی خود عمل می‌نمود، که کرد.

و اگر وجوب تلاش برای تشکیل حکومت اسلامی و جهاد علیه اهل بغی را هم بر آن تکالیف بیفزاییم، ابعاد فقهی نهضت، گسترش یافته و حادثه را باید با شیوه فقهی گسترده تر بررسی کرد، که این مختصر گنجایش آن را ندارد.

ولی مطلبی که نمی توان به سادگی از آن گذشت

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۱۵۱

وناديده گرفت این است که، اگر بخواهیم نهضت امام را با روش فقهی ارزیابی کنیم، خیلی از سؤالها بی پاسخ خواهد ماند زیرا

۱- اگر عمل امام را از دید گاه امر به معروف و نهی از منکر بنگریم، به اشکال بر می‌خوریم چون یکی از شرایط وجوب امر به معروف و نهی از منکر، این است که بر انکار او فسادی مترتّب نشود و یا ضرری بر جان و مال او متوجه نباشد و یا به یکی از مسلمانها ضرری نرسد، این شرط مرزهای امر به معروف و نهی از منکر را مشخّص کرده است، در غیر این صورت وجوب آن ساقط خواهد شد.

شواهد هم نشان می‌داد قیام امام درآن بحران ناگوار، محکوم به شکست قطعی بود، و بزرگانی مانند ابن عباس و ابن زبیر و ابن عمر و ابن حنفیه و ابن جعفر و جز آنها شکست راپیش بینی می‌کردند و سعی فراوان داشتند که امام را از سفر به کوفه منصرف نمایند.

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۱۵۲

به این خاطر بود امام علیه السلام در روز عاشورا اوضاع و احوال را که دید فرمود: «للّه درّ ابن عبّاس ینظر من ستر رقیق خدا به ابن عباس جزای خیر دهد که حوادث را از پشت پرده نازک می‌دید»

خود امام علیه السلام نیز در پاسخ آنها قاطعانه می‌فرمود:

«لایخفی علیّ الأمر مطلب برای من پوشیده نیست» (مطلبی که شما می‌دانید، من هم می‌دانم).

اینجاست که سؤالی پیش می‌آید، امام چرا شرائط فوق را رعایت نکرد و با کمال شهامت به استقبال مرگ رفت آنچه که مسلّم

است، عمل امام حسین علیه السلام نشان می‌داد آن حضرت مسئله امر به معروف و نهی از منکر را بالاتر از آن می‌دید که ما می‌بینیم یا به شرائط فقهی آن توجه داریم؛ او با شرائطی که پیش آمده بود، برای آن اهمیتی بالاتر از جان و مال و حیثیت انسانی، قائل بود.

۲- اگر عمل امام را مصداق «جهاد» بدانیم و از بُعد جهادی نظر کنیم، باز به اشکال دیگری بر می‌خوریم؛

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۱۵۳

زیرا با دست خالی جلو نیزه و تیغ و تیر رفتن وظیفه شرعی نیست و خلاف حکم عقل است چون جهادی که سر نوشتش شکست و مرگ حتمی است یک نوع انتحار و آب به آسیاب دشمن ریختن و به سود کفر و ظلم قدم برداشتن است پس چنین جهادی تکلیف نمی‌آورد برای اینکه قرآن کریم می گوید: «لایکلّف اللّه نفساً الّا وسعها «۱»

خداوند هیچ کس را، جز به اندازه توانائیش، تکلیف نمی‌کند» و «و لا تلقوا بأیدیکم الی التّهلکهٔ «۲»

با دست خود، خود را به هلاکت نیندازید» اگر مفهوم آیه را عام بگیریم.

۳- حضرت عباس علیه السلام که خود از پرورش یافتگان بیت وحی و امامت است بعد از آنکه چهار هزار مأمور شریعه فرات را با شجاعت و رشادت تمام و با آن جگر تشنه، کنار زد و اسب خود را داخل آب فرات برد به

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۱۵۴

گونه‌ای که آب تا به زیر شکم اسب رسید، مشکش را پر از آب نمود و چون خود به شدت تشنه بود، مشتی آب برداشت و بر جلوی لبهای خشکیده‌اش رسانید «فذکر عطش الحسین و أهل بیته» تشنگی امام حسین علیه السلام و اهل بیت او، به یادش آمد، آب را ریخت و گفت:

یانفس من بعدالحسین‌هونی فبعده لاکنتِ أن تکونی

ای نفس من، بعد از حسین خوار شوی و پس از او نمانی! می‌خواهی آب بنوشی و او تشنه است.

با این که به شدت تشنه بود، ولی آب نخورد و با لب تشنه از شریعه بیرون آمد، و بدین ترتیب در جهاد اکبر یعنی جهاد با نفس نیز پیروز شد این عمل را

چگونه توجیه کنیم، چون در اینجا وظیفه تکلیفی و فقهی علمدار این بود که به مجرد رسیدن به شریعه فرات، آب بخورد و نیرو بگیرد و زنده بماند و از خود و امام خود، دفاع نماید ولی او که در دامن پدری مانند علی علیه السلام بزرگ شده و به مسائل فقهی به طور کامل

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۱۵۵

آشنائی داشت، این کار را نکرد چرا؟! «۱»

۴- یاران امام که اجازه میدان می‌خواستند با این که عده‌ای از آنان نوجوان بودند و به بلوغ نرسیده و مکلف به تکلیف شرعی نبودند و امام علیه السلام هم

می‌دانست که آنها به طور حتم کشته خواهند شد و برای بقاء امام کوچکترین اثری نخواهد داشت، با چه وجهه شرعی به آنها اجازه میدان می‌داد و به کام مرگ می‌فرستاد، چه فائده‌ای به حال امام داشت؟!

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۱۵۶

در اینجاست که عقلها متحیر و خردها از درک آن به گِل نشسته است و به قول شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء قدس سره و هذا هو السّرّالغامض الّذی یحتاج الی البحث و النّظر «۱»

این است آن سرّ مشکلی که به بحث و نظر (و تحقیق و بر رسی کامل) احتیاج دارد.

به خاطر همین سؤالهاست که، چون عمل امام بظاهر با دستورات کلی و عمومی اسلام تطبیق نمی‌کرد، و علما و فقهای آن عصر هم

از کار امام سر در نمی‌آوردند و عمل امام علیه السلام را بیرون از حیطه فقهی می پنداشتند، و پا فشاری زیاد داشتند که آن حضرت را از ادامه سفرباز دارند و منصرف نمایند امامافوق نشدند؛ باید گفت: کار امام حسین علیه السلام مخصوص خودش بوده است و او در هر شرایط به وظیفه خود عمل نموده است به اصطلاح «قضیّهٔ فی واقعهٔ» و قابل پی جویی نیست

بُعد مافوق فقهی

بُعد مافوق فقهی ایثار که یکی از تجلّیات عاطفی روح انسان است، در مکتب اهل بیت علیهم السلام جایگاه بسیار قوی داشت.

آنها ایثار را بر تکلیف مقدم می‌داشتند زیرا در نظر آنها، ایثار بالاتر از تکلیف است.

در شأن نزول سوره «دهر» می‌خوانیم که خانـدان اهل بیت سه روز گرسـنگی کشـیده و روزه می گیرنـد و یک قرص نان خود را بی منت، بر مسـکین و یتیم و اسیر اطعام می کننـد، در حالی که تکلیف آنها در آن حال، خوردن غذا و حفظ جان خود بودند اما ایثار کردند و به وظیفه اخلاقی و انسانی خود که بالاتر از وظیفه فقهی و تکلیفی بود، عمل نمودند.

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۱۵۸

خداوند نیز از این عمل آنها تقدیر به عمل آورده و سوره «هل أتی» را درباره این کار شایسته آنها نازل کرد و تا أبد عظمت روح و شخصیت والای آنها را بر جهانیان اعلان نمود و ارزش داد.

حـادثه کربلاـ هم بـا این عظمت در چـارچوب دیـدگاه فقهی نمی‌گنجـد زیرا در آن حادثه وظیفه فقهی و تکلیفی امام همان بود که فقهـا و علمـا به آن اصـرار داشـتند (قبلًا به تفصـیل گـذشت) ولی کار امام بالاتر از حیطه فهم آنها بود؛ او به وظیفه اخلاقی و انسانی خود که فوق تکلیف بود، عمـل کرد و عـالی ترین نوع «ایثار» یعنی این عاطفه انسانی و اسـلامی را، در سـر زمین کربلا پیاده نمود و بهترین تجلّیگاه آن قرار داد.

اساساً حادثه کربلا نمایشـگاه ایثار و وفاست آیا برای ایثار و وفا تجسّمی بهتر از حادثه کربلا می‌توان پیدا کرد پس نظر و عقیده امام حسین علیه السلام در سطح عالی بود و با برداشتهای بزرگان آن زمان تفاوت زیاد داشت و معلوم

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۱۵۹

بود که کار امام حساب شده و یک نوع رسالت و مأموریّت مستقل است که در دسـتور العمل آسمانی، به او تفهیم گردیده و اسرار آن بر نامحرمان مکشوف نگشته است.

همچنانکه در داستان شگفت انگیز خضر و موسی علیهما السلام و کارهای عجیبی که خضر انجام داد به طوری که اسرار درونی آن در آن مقطع حتی بر موسـی علیه السـلام پیغمبر اولی العزم الهی هم مکشوف نگشت، و بـا موازین شـرعی فقهی و قـانونی آن زمان، سازگار نبود که حضرت موسی علیه السلام به کارهای او اعتراض می کرد «۱».

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۱۶۰

حادثه کربلا را هم نمی‌توان در چارچوب موازین فقه جا داد و با معیار برداشت فقهی آن بزرگان ناصح، سنجید؛

زیرا همان طور که در فصل پیشـین گفته شد، وقتی که جوانها و نوجوانان یارانش اجازه جنگ می‌خواستند، امام هم می‌دانست برای کشـته شـدن می‌رونـد بی تردید به آنها اجازه پیکار می‌داد؟ یا هنگامی که عباس بن امیر مؤمنان علیهما السـلام با آن شدت تشـنگی وارد شـریعه فرات شد، صـیانت از نفس و تکلیف شرعی به او واجب می کرد آب بخورد؛ امّا این کار را نکرد چرا؟! و دهها چراها و وقایعی که پیش آمد.

مرحوم شـیخ محمـد حسـین آل کاشف الغطاء قـدس سره گویـد: «إنّ فاجعهٔ الطّف قضـیّهٔ هی الوحیـدهٔ فی نوعها و الیتیمـهٔ فی بابها خرجت عن جمیع القوامیس و النّوامیس و

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۱۶۱

لاینطبق علیها حکم من أحکام الشّرائع السّماویّهٔ و لا الأرضیّهٔ و لا الدّینیّهٔ و لا المدنیّهٔ ولا ینفذ فی فولاذها الحدیدی ... «۱»

همانا فاجعه کربلا- درنوع خود یگانه و در باب خود نایاب و بیرون از محور تمامی قاموسها و ناموسها است و احکام هیچ یک از شریعتهای آسمانی و زمینی و دینی و مدنی با جریان آن تطبیق نمی‌کند و (در پایه) فولادین و آهنین آن هیچ چیزی نمی‌تواند نفوذ کند» شکست ناپذیر و غیر قابل نفوذ است آری حادثه عاشورا از حوادث بی نظیر تاریخ است و نمی‌توان با مقیاس سایر حوادث و دعوتها و نهضتهای سیاسی یا دینی، روی آن اظهار نظر کرد زیرا با دعوتهای سیاسی و قیام برای طلب حکومت و استثمار و استعمار و استعباد مردم فرق جوهری دارد و همین تفاوتها، آن را نافذتر و شورانگیزتر و مشخص تر ساخته است.

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۱۶۲

بنا براین نمی‌توان روی این حادثه بدون در نظر گرفتن این ویژگیها، اظهار نظر نمود و این قیام را مانند یک قیام عادی تشریح و توصیف کرد زیرا اگر آن را یک قیام عادی بشماریم، تمام جزئیّات آن را نیز باید عادی بدانیم در حالی که به طور قطع نمی‌توان قسمت مهمّی از این قیام مقدس را بطور عادی تفسیر و تعبیر کرد.

چون آغاز قیام و شکل حرکت امام از مدینه به مکه و از مکه به سوی کوفه و تا پایان حادثه، به هیچ وجه شبیه قیامها و نهضتهای سیاسی و نظامی معمولی، نیست و با موازین عادی تطبیق نمی‌کند، پس معلوم می‌شود که این قیام یک مأموریت الهی و دارای رمزو سرّ ملکوتی بوده که امام آن را از روی دستور محرمانه غیبی پذیرفته است. «۱» (راز و مز آن بر دیگران مکشوف نیست.)

«دست غیب آمد و بر سینه نامحرم زد»

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۱۶۳

آن حضرت با عمل حیرت انگیز خود به جهان و جهانیان نشان داد که، تکلیف انسان در مواقعی به جائی می‌رسد که باید جان و مال و آبروی خویش را، فدای هدف کند و به ملامت‌ها و نظرهای منفی مردم بی اعتنا باشد همان طور که خود امام کرد؛

علما و فقهای عصر امام، هیچکدام نهضت خونین او را تصویب نکرد چون واقعیت در سطحی که امام می‌نگریست، ماوراء فهم و درک آنها بود.

آنها در این سطح می‌اندیشیدند که اگر این مسافرت امام برای به دست آوردن حکومت است، عاقبت خوشی ندارد و دور از موفقیت خواهد بود در حالی که آنگونه نبود؛ او خود را مأمور به امری می‌دانست که باید انجام می‌داد و آنان هم در برابر این منطق امام حرفی نداشتند جز اینکه برای امام و خاندانش دلسوزی می‌کردند و دعا.

علاوه بر آن، امام حسین علیه السلام نظر به امامت و رهبری

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۱۶۴

واقعی که داشت، نمی‌توانست با یزید بیعت کند، او تکلیفی جز امتناع از بیعت نداشت، (خواست خدا نیز همین بود) و این امتناع، امام را تامرز شهادت پیش می برد چون رژیم هولناک اموی به چیزی کمتر از بیعت راضی و قانع نبود در این صورت شهادت امام قطعیت پیدا می کرد.

و خواب امام که جد بزرگوارش به او فرمود: «إنّ اللّه شاء أن يراک قتيلًا «۱»

یا «إنّ اللّه شاء أن یراهنّ سبایا» «۲» فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۱۶۵

خواست خدا در دیدن شهادت تو و اسارت عیالاتت می باشد (تحقق آرمانها و ابدیت بخشیدن به نتایج قیام تو، در افشاگریها و اطلاع رسانی زمان اسارت آنهاست) مؤید این نظریه است.

بدینجهت امام نظربه رعایت مصلحت اسلام و مسلمین تصمیم قطعی بر امتناع از بیعت و استقبال از شهادت، را گرفت و بی محابا و

شجاعانه، عزّت شهادت را برزندگی ذلّت بار ترجیح داد و عاشقانه مرگ ظاهری را بر آغوش کشید، و حیات جاودانی را تصاحب نمود درود خدا، بر روح باعظمت او باد که با تصمیم فوق فقهی و با خون پاک خود، به ریشه خشکیده اسلام حیات نو بخشید

آگاهی از شهادت

آگاهی از شهادت از مطالب گذشته کاملًا روشن شد که امام علیه السلام نهایتاً از شهادت خود به طور کامل آگاهی داشت و خلافی در آن نیست، فقط اختلاف در این است که آیا امام می‌دانست در همان سفر شهید خواهد شد یا شهادت او بعدها به وقوع خواهد پیوست؟.

بزرگانی مانند سید مرتضی و شیخ طوسی و شیخ مفید رضوان اللّه علیهم أجمعین و بعضی از نویسندگان معاصر، نسبت به علم امام علیه السلام به زمان و مکان شهادتش تردید دارند و یا منکر هستند و می‌گویند: امام حسین علیه السلام طبق اخبار جدّ و پدر و برادرش از شهادت خود اطلاع داشت ولی نمی‌دانست در آن سفر شهید خواهد شد.

و او می‌گوید: این قول حدود سه قرن بین علماء شیعه

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۱۶۷

مشهور بود و از زمان شیخ مفید تا قرن هفتم هجری (زمان تألیف لهوف) یک عالم مشخص شیعی را نیافتیم که نظرش در این باره مخالف نظر آن سه عالم بزرگ مذکور باشد ولی ابن طاووس در «لهوف» ص ۲۰ بر خلاف نظر مشهور نظر داده که امام حسین علیه السلام می‌دانست در این سفر شهید می‌شود (با اینکه دو حدیثی که دلیل مدعای خود آورده فقط اصل کلی شهادت امام را پیشگوئی کرده است نه زمان آن را) بعداً هم گروهی از وی پیروی کردند و کم کم این قول غیر مشهور، مشهور گشت. «۱»

این گفتار با اکثریت قریب به اتفاق دانشمندان مخالف است چون آنان معتقدند که امام علیه السلام با علم موهبتی و لدنّی که داشت و هم از شواهد موجود، به طور قطع و یقین می‌دانست در همان سفر و در دشت کربلا به

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۱۶۸

شهادت خواهد رسید و هیچ گونه تردیدی در صحت این نظر نیست.

برای اطلاع بیشتر به مطالب ذیل که از کتاب تحریف شناسی عاشورا نوشته دوست دانشمند و رفیق گرانمایه ام مرحوم حجت الأسلام و المسلمین آقای داود الهامی رحمةاللّه علیه اقتباس شده است، توجه فرمایید (عبارتهای توی پرانتز از من است)

امام به وظیفه الهی خود که امتناع از بیعت است، آگاه بود و بیش از همه به قدرت و توان بنی امیه و روحیه یزید نیز پی برده بود، و می‌دانست که لازمه امتناع از بیعت کشته شدن اوست و انجام وظیفه الهی شهادت وی را درپی داشت، که او خود از این راز در موارد مختلف پرده بر داشته است.

۱- در مجلس حاکم مدینه که از وی برای یزید بیعت می‌خواست فرمود: «مثل من به مانند یزید بیعت نمی‌کند» هنگامی که شبانه از مدینه بیرون می‌رفت از

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۱۶۹

جدّش رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرد: که در خواب به او فرموده است: «انّ اللّه شاء أن یراک قتیلًا «۱»

.» خدا (به خاطر جلو گیری از بین رفتن اسلام و به ساحل کشیدن کشتی در حال غرق آن) خواسته است که تورا (در راه حق) کشته، ببیند (چون شهادت تو ضامن بقای قرآن و دین است).

۲- امام می‌دانست که دژخیمان اموی به خاطر بیعت نکردنش هر کجا باشد او را خواهند کشت و لذا در مکه به عبد اللّه بن زبیر فرمود: به خدا قسم اگر من کشته شوم و یک وجب بیرون از مسجد الحرام باشم بهتر است از این که در آنجا کشته شوم و اگر دو

وجب دور تر باشم خوش تر می‌دارم «و أیم اللّه لو کنتُ فی حجر هامهٔ من هذه الهوام لاستخرجونی حتّی یقضوا بی حاجتهم ..» «۲»

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۱۷۰

به خدا سوگند اگر در سوراخ یکی ازاین جنبندگان بیابانها (ویا در آشیانه پرنده‌ای از این پرندگان) باشم مرا بیرون آورده و (با کشتن من) به مقصود خود می‌رسند.

۳- وقتی که عبد اللّه بن جعفر و یحیی بن سعید برادر استاندار مکه معظّمه در منع امام از رفتن به عراق، اصرار کردند، فرمود: «إنّی رأیت رؤیاً فیها رسول اللّه صلی الله علیه و آله و امرتُ فیها بأمرٍ أنا ماضٍ له، علَیَّ کان أولی فقالا: ما تلک الرّؤیا؟! قال: ما حدّثت بها أحداً و ما أنا محدث بها أحداً حتّی ألقی ربّی «۱»» من رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم و از طرف آن حضرت به کاری مأموریت یافته ام‌که به ناچار آن را انجام خواهم داد، به سودم تمام شود و یا به زیانم، گفتند: آن خواب چیست؟!

فرمود: آن را به کسی نقل نکرده‌ام و به کسی هم نخواهم گفت، تا پرورد گارم را ملاقات کنم.

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۱۷۱

هر که را اسرار حق آموختند مهر کردند و دهانش دوختند یکی از اهل تحقیق و معرفت در ذیل این حدیث آورده است «شما پس از واقعه کربلاء مصیبتهائی که بر امام وارد شد و اسارت اهل و عیال آن حضرت و آن صبر و استقامت وشجاعت و فدا کاری که از امام به ظهور رسید، غیر از این می‌فهمید که، این خواب راجع به پایان این سفر، و دستورالعملهائی در مورد این امتحان بی نظیر و آزمایش عظیم، بوده است؟ به نظر ما حوادثی که بعد روی داد، همه روشنگر این خواب و تعبیر آن بود» «۱»

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۱۷۲

۴- در پاسخ ابن عباس و ابن عمر و محمد حنفیه و دیگران فرمود: «رأیت رسول اللّه صلی الله علیه و آله فی المنام و أمرنی بأمرٍ فأنا فاعل ما أمر» «۱»

رسول خدا را در خواب دیدم مرا به کاری امر کرد که آن را انجام خواهم داد»

۵- در پاسخ یکی از شخصیتهای عرب که در بین راه عراق اصرار داشت که آن حضرت را از رفتن به کوفه منصرف کند و گرنه قطعاً کشته خواهد شد، فرمود: این رأی بر من پوشیده نیست ولی اینان از من دست بردار نیستند و هر جا بروم و هر جا باشم مرا خواهند کشت «۲»

۶- در بطن عقبه مردی به حضور امام شرفیاب شد و آن حضرت را سوگند داد تا برگردد، و گفت: فواللّه ما تقدم الّا علی الأسنّهٔ و حدّ السّیوف ... به خدا سوگند به سوی چیزی جز نوک نیزه‌ها و دم شمشیرها پیش

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۱۷۳

نمی‌روی» امام در پاسخ فرمود: «انّه لایخفی علیّ ماذکرت و لکنّ اللّه عزّ و جلّ لایغلب علی أمره» «۱»

آنچه که گفتی برمن پوشیده نیست (یعنی می‌دانم با نوک نیزه و دم شمشیرها روبرو خواهم شد) ولی خداوند (در اجرای) اراده خود مغلوب نمی‌شود».

بر حسب روایت ابن صبّاغ امام فرمود: «لایخفی علی شییء ممّا ذکرت و لکنّی صابر و محتسب الی أن یقضی اللّه أمراً کان مفعولًا» «۲»

اشاره به این که این امر امر خداست و ناچار آن امر با کشته شدن من تحقّق خواهد یافت» (تکلیف این است که یکی از دوراه را انتخاب نمایم سلامتی خود و خاندانم را که به از بین رفتن دین جدم منتهی خواهد شد و یا با هر وسیله ممکن دین خدا را از غرقاب یزیدیان نجات دهم اگرچه به شهادت

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۱۷۴

خود و اسارت خاندانم منتهی شود، که به یقین راه دوم را بر می گزینم و همای سعادت ابدی را بر سر می‌نشانم).

شیخ مفیـد و طبرسـی و ابن کثیر نقل کرده انـد: که در بطن عقبه فرمود: به خدا قسم مرا رها نمی کنند تاخونم را نریزند وقتی که مرا کشتند خدا بر آنها کسی را مسلّط می کند که آنان را در میان ملّتها ذلیل و رسوا نماید. «۱»

۷- شیخ مفیـد روایت کرده است که (پیش از واقعه کربلاـ) روزی عمر بن سـعد به امـام گفت: ای ابـا عبـد اللّه در نزد مـا سـفیهانی هسـتند که گمان می کننـد من ترا خواهم کشت؟! فرمود: آنان سـفیه نیسـتند بلکه خردمندانـد، آگاه باش که تو بعـد از من از گندم عراق جز اندکی، نخواهی خورد. «۲»

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۱۷۵

۸- ابن کثیر و ذهبی روایت کرده انـد که عمرهٔ دختر عبـدالرّحمان نامه‌ای به امام نوشت و به او از این که به سوی قتلگاهش می‌رود، هشدار داد و در آن نامه نوشت: گواهی می‌دهم که عایشه برای من روایت کرد که شـنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: حسین در زمین بابل (عراق) کشته می‌شود. امام فرمود: پس چاره‌ای جز رفتن به قتلگاهم ندارم. «۱» (دقت کنید)

باز ذهبی از یزید الرّشك از کسـی که شـخصاً با امام سـخن گفته، روایت کرده است که خیمه‌هائی را دربیابان افراشته دیدم به آنجا رفتم امام حسین علیه السلام را دیدم قرآن می‌خواند و اشك برگونه‌هایش جاری بود، عرض کردم پدر و مادرم فدای تو باد ای پسر پیغمبر، چه چیز تو را به این بلاد و بیابانی که کسی در آن نیست، فرود آورده

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۱۷۶

است؟! فرمود: این نامه‌های اهل کوفه است به من و من نمی‌بینم آنها را مگر این که مرا خواهند کشت وقتی که مرا کشـتند، از برای خـدا حرمتی نمی گذارنـد، مگر اینکه آن را هتك می‌نماینـد پس خداونـد بر آنها کسـی را مسـلّط می‌سازد که آنان را خوار و ذلیل گرداند «۱»

۱۰- ذهبی علاـوه بر این دو حـدیث، هشت حـدیث دیگر روایت می کنـد حـاکی از این که پیغمـبر صـلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و خود امام حسین علیه السلام و دیگران می‌دانستند که آن حضرت در عراق و درکربلاء شهید می‌شود. «۲»

بالأـخره این روایـات بـا طرق گونـاگون از عـامه و خـاصه نقـل شـده است و روایـات پیشـگویی از پیـامبراکرم و امیر مؤمنـان و خود سیدالشهداء علیهم السلام به وفور وارد شده

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۱۷۷

است که به طور قطع و یقین باید گفت امام حسین علیه السلام از شهادت خویش آنهم در همان سفر اطلاع داشت و اینکه مدام در طول راه از شهادت خود سخن می گفت، از روی یقین به شهادت خود در آن سفر بوده است. «۱»

پس نظرکسانی که معتقدنـد امام از ماجرای شـهادت و یا از زمان و مکان شـهادت خود اطلاع نـداشت، دور از تحقیق است؛ چگونه بپذیریم آنهمه ناصـحان، بنا بر گفته‌های رسول خدا و امیر مؤمنان و امام حسن علیهم السلام از واقعه اطلاع داشتند و در طول راه هم کسـانی، حضـرت را از رفتن به سـوی عراق منع می کردنـد، امـا خود امـام حسـین علیه السـلام بی خبر بود و به انـدازه آنهـا اطلاـع نداشت؟!.

در حالی که چنـدین بار خود او، به واقعه کربلا تصـریح کرده و به وقوع آن اذعان داشـته است و درحدیث ام سـلمه از مصـرع خود مشتی خاك به او می‌دهد که هر

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۱۷۸

وقت آن خاك خون شد بداند که او شهید شده است.

یاهنگامی که امیر مؤمنان علیه السـلام از کوفه به جنگ صـفین می‌رفت به زمین کربلا که رسـید توقف نمود و نگاه حزن انگیزی به

آن سرزمین انداخت و لختی گریه کرد و فرمود: ههنا مناخ رکابهم و موضع رحالهم و ههنا مهراق دمائهم، فتیهٔ من آل محمد یقتلون بهذه العرصهٔ تبکی علیهم السّماء و الأرض این سرزمین محل پیاده شدن و بار انداز آنان است و در اینجا خونشان ریخته می‌شود، گروهی از خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله در اینجا کشته می‌شوند که آسمان و زمین بر آنان می گریند. «۱» و در روایت دیگر ابن عباس گوید: به هنگام رفتن به صفین من همراه امیر مؤمنان علیه السلام بودم چون در کنار شط فرات به «نینوا» وارد

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۱۷۹

شد امام با صدای بلند گریست و فرمود: ای ابن عباس این محل را می‌شناسی؟ گفتم نمی‌شناسم ای امیر مؤمنان فرمود: اگر اینجا را مثل من می‌شناختی، هرگز از آن رد نمی‌شدی تا مثل من گریه سر می‌دادی.

ابن عباس گفت: «فبکی طویلًا حتّی اخضلّت لحیته و سالت الدّموع علی صدره و بکینا معاً حضرت آنقدر گریست تا اشک از محاسنش جاری شد، ماهم با او گریستیم» بعد امام ادامه داد: وای، وای، من به آل ابوسفیان چه کرده‌ام، و فرمود: در این سرزمین هفده نفر از فرزندان من و فاطمه به شهادت می‌رسند و در اینجا دفن می‌شوند «۱»

سپس حضرت جریان عبور عیسی بن مریم را از آنجا خبر داد و پشگلهای آهوان را یافته و یکی را به ابن عباس داد و فرمود: هر وقت دیدی این پشگل خون شد

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۱۸۰

بدان که حسین کشته شد «۱»

از فراق روی یک یوسف اگر یعقوب سوخت

هجر هفتاد و دو یوسف کرده خونین دل مرا

در این روایت، دقیقاً به محل شهادت فرزندش تصریح نموده است، آیا امام حسین از این جریان نا آگاه بود؟! در حالی که هنگام رسیدن به زمین کربلا فرمود: پدرم علی علیه السلام وقتی که برای جنگ صفین می‌رفت و من همراه وی بودم به این سرزمین که رسید توقف کرد و نام آن را پرسید وقتی که نام زمین را گفتند فرمود: «ههنا محطّ رکابهم و ههنا مهراق دمائهم اینجا محل نزول مرکبهای آنان و در همینجا خونشان ریخته می‌شود».

از پدرم پرسیدند آنان کیستند که به این حادثه گرفتار می شوند؟ جواب داد: عزیزانی از خاندان رسول خدایند

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۱۸۱

که در این زمین منزل می کنند «۱».

مگر اینکه گفته شود: بلی می‌دانست که در کربلا- شهید می‌شود، شاید در سفرهای دیگر؛ این هم درست نیست چون در همان مسافرت به ام سلمه محل شهادتش را نشان داد و از تربت آن به او تحویل داد.

برفرض اینکه به اسناد آن روایتها (مانند بعضی ها) خرده گیری کنیم، آیا امام به اندازه یک فرد عادی هم نمی‌دانست که سرپیچی از بیعت یزید با وجود صدور حکم قطعی اعدامش، به کشته شدن خود و اسارت اهل بیتش، منتهی خواهد شد؟!!

لازمه علم، جبر نیست

لازمه علم، جبر نیست (باتوجه به نکات و مطالب گذشته)

ممکن است کسی تصور کند که علم قطعی به حوادث قطعی غیر قابل تغییر، مستلزم «جبر» است. مثلًا اگر فرض شود که امام علم داشت که فلان شخص در فلان وقت و فلان مکان با شرائط معینی او را خواهد کشت و این حادثه به هیچ وجه قابل تغییر نیست، لازمه فرض این است که ترک قتل برای قاتل مقدور نبوده و مجبور به انجام قتل بوده است و مسؤلیتی متوجه او نمی شود.

مرحوم علامه طباطبائی رضـی الله عنه صاحب تفسیر المیزان در پاسخ این اشکال می‌فرماید: «این تصویری است بی پایه زیرا: اولًا این اشـکال درحقیقت اشـکال است به عمومیت تعلّق قضـاء الهی به افعـال اختیـاری انسـان (نه تنها به علم امام) و طبق این اشـکال طایفه معتزله از سنّی‌ها می گویند: تقدیر خداوندی نمی‌تواند به فعل

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۱۸۳

اختیاری انسان متعلّق شود و انسان مستقلًّا آفریدگار فعل خود می باشد پس انسان خالق افعال خود و خدا خالق بقیه اشیاء است.

در حالی که به نص صـریح قرآن کریم و اخبار متواتره پیغمبر اکرم صـلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام، همه موجودات و حوادث جهان بـدون اسـتثناء متعلّق قضاء و قـدر خداوندی عزّ اسـمه است آنچه به طور اجمال می شود گفت، این است که درجهان هستی که آفریـده خداست چیزی جز با مشیت و اذن خداوندی به وجود نمی‌آید و مشیّت خداوندی به افعال اختیاری انسانی از راه اراده و اختیـار تعلّق گرفته است، مثلًا خداونـد خواسـته که انسان فلان فعل اختیاری را از راه اراده و اختیار انجام دهـد و البته بـدیهی است فعـل بـا این وصف لازم التحقق خواهـد بود و بـا این همه اختیـاری است زیرا اگر اختیـاری نباشـد، اراده خداونـدی از مرادش تخلّف می کند در قرآن فرموده است: «وماتشاؤن الّا ان یشاءاللّه ربّ

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۱۸۴

العالمین» و شما اراده نمی‌کنید مگر اینکه خداوند (پروردگار جهانیان) اراده کند و بخواهد.

و ثانیاً با صـرف نظر درتعلّق قضاو قـدر به فعل اختیاری انسان به نص صـریح کتاب و سـنّت متواترهٔ، خداوند لوح محفوظی آفریده و فرموده است که همه حوادث گذشـته و آینـده جهان را درآن ثبت کرده و هیچ گونه تغییری در آن راه ندارد و خود نیز به آنچه در آن است، عالم است. آیا خنـده دار نیست بگوییم که ثبت حوادث غیر قابل تغییر در لوح محفوظ و علم قبلی خداونـد به آنها، افعال انسـان را جبری نمی‌کنـد (چنـانچه معتزله می گویـد) ولی اگر امام به برخی از آنها یا به همه آنها علم رسانـد، افعال اختیاری آنان و من جمله فعل قاتل امام جبری می شود؟!» «۱»

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۱۸۵

مطلبی که لازم به تـذکر است نباید ظواهراعمال امام را که قابل تطبیق به علل و اسـباب ظاهری است، دلیل بر نداشـتن علم موهبتی و یـا شاهـد جهل به واقع دانست مثلًا گفته شود: اگر امام علیه السـلام علم به واقع داشت چرا حضـرت «مسـلم» را به نماینـدگی خود به کوفه فرسـتاد؟! چرا توسط «صیداوی» نامه به اهل کوفه نوشت؟ چرا خود از مکه رهسپار کوفه شد؟ چرا خودرا به هلاکت انداخت و چرا هـای دیگر؛ پاسخ همـه این پرسشـها از نکته‌ای که گفته شـد، روشن است و امـام در این مـوارد و نظـایر آنهـا به علـومی که از مجاری عادی و از شواهـد و قرائن به دست می آید به تکلیف و وظیفه ظاهری خود عمل فرموده است و علم موهبتی امام ارتباطی با تکالیف خاصه او ندارد

اصولًا هر امر مفروض از آن جهت که متعلّق قضاء حتمی و حتمی الوقوع است، متعلّق امر یا نهی یا اراده و قصد انسانی نمی‌شود.

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۱۸۶

بلی متعلّق قضاء حتمی و مشیّت قاطعه حق تعالی مورد رضاء به قضاء بندگان صالح خدااست چنانکه سالار شـهیدان علیه السـلام در آخرین مناجات در میان خاک و خون می گفت: «رضاً بقضائک و تسـلیماً لأمرک و لا معبود سواک» رضایم به قضای تو و تسـلیمم به امر تو و معبودی جز تو وجود نـدارد» و همچنین در خطبه‌ای که هنگـام خروج از مکه خوانـد فرمود: «رضـا اللّه رضانـا اهل البیت» «۱»

رضای خداوند رضای ما اهل بیت است

در مجموع این حوادث راضی به قضای او بود.

در دایره قسمت ما نقطه تسلیمیم لطف آنچه تو اندیشی و حکم آنچه تو فرمایی

بـا هوایش در تموز و دی خوشیم مـاهی آبیم و مرغ آتشیم در عالم تقـدیر و قضا، امتناع امام علیه السـلام از بیعت به یزیـد، اقتضای مرگ حتمی و شهادت را برای آن حضرت، در پی داشت چون یزید عدم بیعت را مساوی با قتل و اعدام او، قرار داده بود.

بنا به دلایل گذشته امام علیه السلام به یقین، از بیعت یزید امتناع می ورزید و نتیجه این امتناع، شهادت قطعی را با فعل اختیاری قاتل پیش می‌آورد بـا این که قاتـل می توانست از اختیـار خود اسـتفاده کرده، حکم اعـدام را لغو نمایـد واین اقتضاء و قضا را به صورت دیگری درآورد ولی او در اثر پیروی از هوی و هوس و به خاطر بـدست آوری ورسـیدن به سـلطنت بلا منازع، این کار را نکرد پس مسؤل عواقب آن نیز خواهـد بود. در ابتـدا؛ بیعت نکردن امام علیه السـلام مورد رضای خدا و در انتها شـهادت حتمی او نیز، رضا به قضای اوبوده است

خلق در ظل خودی محو و تو درنور خدا ما سوی در چه مقیمند؟ و مقام تو کجاست فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۱۸۸

دشمنت کشت ولی نور تو خاموش نگشت آری آن جلوه که فانی نشود نور خداست

پرچم سلطنت افتاد کیان را زکیان سلطنت سلطنت توست که پاینده لواست

زنده را زنده نخوانند که مرگ از پی اوست بلکه زنده است شهیدی که حیاتش زقفاست

دولت آن یافت که درپای تو سر داد ولی پادشاهست فقیری که در این کوچه گداست

تو در اول سر و جان باختی اندر ره عشق تا بدانند خلایق که فنا شرط بقاست «۱»

خلاصه پاسخهای دو اشکال!

خلاصه پاسخهای دو اشکال! اگر ائمه علیهم السلام یاورانی داشتند که با آنها بتوانند احقاق حق نمایند، به طور یقین قیام می کردند و به این واجب الهی عمـل می نمودنـد چنـانکه در موقعیتهای مناسب، کراراً در این باره سوگنـد یاد کرده انـد چون تکلیف آن بود ولی یـارانی تحت شـرائطی که خود می خواسـتند، حتی به تعـداد گوسـفندان آن چوپـان، پیـدا نکردنـد تا برای قیام احساس تکلیف نمایند پس خانه نشینی را اختیار کردند بلی یاوران حق و حقیقت دائماً اندک ولی افراد باطل همیشه فراوانند.

علاوه بر این، امامان علیه السلام به خوبی به وظائف خود آشنابودند اگر شرایط موجود بود قیام می نمودند.

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۱۹۰

۲

از مطالعه این مختصـر این نتیجه به دست آمد، درست است که امام حسـین علیه السلام در باطن از طریق علم موهبتی و دستورالعمل آسـمانی و طبق فرمایش بزرگان پیش از خود وو .. به یقین می دانست که عمر شـریفش با به شهادت رسیدن آن هم در سرزمینی به نام کربلا، پایان خواهد یافت؛ اما این دانسـتنهای غیبی، تکلیف ظاهری را از ذمه او بر نمی‌داشت. زیرا آن همه درخواسـتهای کوفیان و نـامه مهم سـفیر مورد اعتماد و پسـر عمویش مسـلم بن عقیل و سایر شـرایطی که به وجود آمـد، تکلیف شـرعی را متوجه امام علیه السلام ساخت که باید به سوی کوفه عزیمت نماید.

علاوه بر این، بنی امیه اوضاع را، به گونه‌ای پیش آورده بودند که، امام جز فداکاری و شهادت، راه دیگری

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۱۹۱

نـداشت، چون راه دوم بیعت بود و امضاء نابودی اسـلام و قبول ذلّت و تأییـد حکومت یزید و از دست دادن رضای خدا و به دسـت آوردن تباهی دنیا و آخرت.

امام علیه السـلام بنابه تکلیف، به سوی کوفه رفت، باز بنا بر تکلیف، در هر مرحله خطرناك که پیش می آمد کوشـش می‌کرد خود

و اهل بیت را از آن ورطه دهشتناک برهاند و کنار کشد باز حادثه بعدی او را به دام می انداخت تا اینکه در سر زمین کربلا شرایط به صورتی بهم پیچید که جز دفاع از خویشتن و افراد اهل بیت، چاره دیگری نداشت و با آن نیروی نا برابر دفاع کرد، و تا آنجا ایستادگی نمود که تمامی افراد خاندان خود را قربانی داد و سرافرازانه به سوی معبود شتافت و تا ابد برای جهانیان درس آزادگی و مردانگی آموخت که مهاتما گاندی ها به تبعیت از او افتخار می کند (ص ۱۴۵).

اما از نظر فوق تکلیف فقهی و شرعی، امام حسین علیه السلام مأموریت اختصاصی داشت تا با کفر و الحاد بجنگد و

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۱۹۲

کشتی غرق شده دین محمدی صلی الله علیه و آله رابه ساحل نجات برساند؛ اگرچه به نابودی خود و خاندانش منتهی شود

در واقع حادثه کربلا دارای یک مثلث سه ضلعی است- ۱- هجرت- ۲- شهادت- ۳- اسارت هرسه اینها مکمل یکدیگرند اگر نبود اسارت، بنی امیه با آن تبلیغات فراگیرشان، آثار شهادت را از بین می بردند و مانند جنایات دیگر جانیان به دست فراموشی می سپردند.

وخود اسارت نیز سه چیز را تشکیل داد- ۱- اطلاع رسانی (شناساندن خود)- ۲- آگاه سازی (ازبرنامه ها و مرام امام حسین علیه السلام)- ۳- افشاگری از جنایات بنی امیه. معاویه هفتاد هزار منبر و در مدارس کشور، بر علیه امیرمؤمنان علیه السلام تبلیغ کرد نتوانست کاری از پیش ببرد امایک منبر افشاگرانه و آگاه سازی، امام سجاد علیه السلام و افشاگریهای بانوان در کوفه و شام و شهرهای میان راه بود که، کمر یزید و بنی امیه را شکست و تا ابد رسوای

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۱۹۳

تاریخ ساخته و خاکستر نشین کرد.

لب تشنه جان سپرد کنار دونهر آب نقش ستمگران همه نقش بر آب کرد

تن زیر بار ذلت و زور خسان نداد تاحشر بهر حق طلبان فتح باب کرد

گر عترتش خرابه نشین شد به شهر شام بااین عمل بنای ستم را خراب کرد

مرغ دلش زسوز عطش گر کباب شد قلب جهانیان زغم خود کباب کرد او برای تحقق این مأموریت، هر چه داشت برای رسیدن به هدف مقدسش در طبق‌اخلاص گذاشت و تقدیم معبود نمود شاعر «۱» هم جسورانه از طرف معبود گویا خطاب به او می گوید (ای حسین):

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۱۹۴

چون خودی را در رهم کردی رها

تو مرا خون من تورایم خونبها

هر چه بودت داده‌ای اندر رهم

در رهت من هر چه دارم می دهم

کشته گانت را دهم من زندگی

دولتت را تا ابد پایندگی

خدایا به احترام آن خونهای بناحق ریخته و به تقدس آن وجودهای ملکوتی، مارا در دنیا و آخرت مشمول رحمت خود قرار ده، از شفاعت آنها محروم نگردان و این خدمت ناچیز را از این بنده عاصی به احسن وجه، قبول بفرما آمین یا ربّ العالمین

مصادر کتاب

مصادر کتاب قران مجید

نهج البلاغه

آداب سلطان: فخری

الإختصاص: شیخ مفید

ارشاد القلوب: دیلمی

ارشاد: شیخ مفید چاپ نجف

اسد الغابة: ابن اثیر

اصول کافی: محمد بن یعقوب کلینی

إعلام الوری بأعلام الهدی: شیخ طبرسی

الإتحاف بحب الاشراف: عبداللّه بن محمد بن عامر الشبراوی (فقیه مصری)

الإحتجاج: طبرسی

الأخبار الطوال: الدینوری

الامالی: شیخ صدوق

البدایة و النهایة: ابن کثیر

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۱۹۶

الثائر الأول فی الإسلام الحسین سید الشهداء

العواصم من القواصم: ابوبکر ابن عربی

الموفقیات: للزبیر بن بکار

الهجوم علی بیت فاطمه: عبدالزهراء مهدی

انساب الاشراف: بلاذری

اهل البیت: مؤسسه آل البیت قم

بحار الانوار: علامه مجلسی (دوم)

بیایید حسین را بهتر بشناسیم: محمد یزدی

تاریخ مدینة دمشق: ابن عساکر

تاریخ الإسلام: شمس الدین ذهبی

تاریخ طبری: محمد بن جریر

تاریخ یعقوبی: یعقوبی

تحریف شناسی عاشورا: داود الهامی

تذکره: سبط ابن جوزی

تلخیص شافی: شیخ طوسی

تنزیه الأنبیاء: سید مرتضی علم الهدی

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۱۹۷

تهذیب التهذیب: ابن حجر

ثاقب المناقب: محمد ابن علی مشهدی طوسی

جنة المأوی: آل کاشف الغطاء

حماسه حسینی: شهید مطهری

خرایج: قطب راوندی

دارالسلام: محدث نوری

ذخایر العقبی: محب الدین طبری

رجال کشی: شیخ کشی

روضة الواعظین: فتال نیشابوری

سلیم ابن قیس هلالی

سیر أعلام النبلاء: شمس الدین الذهبی

شهید آگاه: آیة اللّه صافی گلپایگانی

شهید جاوید: صالحی نجف آبادی

شیعه در اسلام: علامه طباطبایی

صواعق المحرقه: ابن حجر مکی

الطرائف: ابن طاووس

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۱۹۸

علل الشرایع: شیخ صدوق (چاپ طباطبایی قم)

فصول المهمه: ابن صباغ مالکی

قاموس البحرین: محمد ابوالفضل محمد

قرب الاسناد: الحمیری القمی

کامل: ابن اثیر

کامل الزیارات: ابن قولویه قمی

کشف الغمة: شیخ طوسی

کلیات اشعار اقبال لاهوری

کنزالعمال: المتقی الهندی

لهوف: سیدابن طاووس

مثیر الاحزان: ابن نما

مجله رسالة الاسلام (چاپ قاهره)

مجمع البحرین: شیخ طریحی

مدینة المعاجز: سید هاشم بحرانی

مروج الذهب: مسعودی

مقاله علم: علامه طباطبایی

فلسفه قیام و عدم قیام امامان(ع)، ص: ۱۹۹

مقتل الحسین: سید عبد الرزاق مقرم

مقتل العوالم: عوالم العلوم عبداللّه بن نوراللّه بحرانی

مقتل خوارزمی: خوارزمی

مقدمه ابن خلدون: ابن خلدون

مناقب: ابن شهر آشوب

منتخب: شیخ طریحی

میزان الحکمهٔ: ری شهری

نفایس الأخبار: أبی القاسم بن محمد علی اصفهانی

نفس المهموم: شیخ عباس قمی

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.
از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی

همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».